

المديّة السعدية في معان الوحدة
يارسالة امي به فارسي در :

سَمَاعُ وَفُتُوتْ

تأليف

احمد بن محمد الطوسي

«عارف قرن هفتم»

به اهتمام

احمد مجاهد

منتشر شد

- ۱- تمهیدات عین القضاة همدانی
با مقدمه و تصحیح و تحشیه تعلیقات دکتر عقیف عسیران
- ۲- لوايح عين القضاة همدانی
بیتصحیح و تحشیه دکتر رحیم فرمنش
- ۳- امپریالیسم انگلیس در ایران و قفقاز - یادداشت‌های مازور دنسترویل
با مقدمه دکتر حسین ابوترابیان
- ۴- سفرنامه برادران شرلی (در زمان شاه عباس)
با مقدمه دکتر محبت آئین
- ۵- تاریخ تهران
تالیف عبدالعزیز جواهر کلام با تجدید نظر و ضمیمه جدید
- ۶- قوس زندگی منصور حلاج
تالیف ماسینیون - ترجمه دکتر روان فرهادی
- ۷- سرسپردگان
در تاریخ و شرح عقاید دینی و آداب و رسوم (اهل حق)
- ۸- گلستان هنر
شرح حال هنرمندان زمان صفویه خطاطان - نقاشان - قلمدان سازان -
صحافان و مینیاتورسازان با ۶۴ گراور رنگی سیاه و سفید از خطوط
خوش‌نویسان
- تالیف قاضی احمد قمی - تصحیح و تحشیه و تعلیقات احمد سهیلی خوانساری
- ۹- عبهرالعاشقین
- شیخ روزبهان بقلی شیرازی به تصحیح و مقدمه هنری کرین و محمد معین
- ۱۰- دورساله عرفانی در عشق از احمد غزالی و سیف الدین باخزری به
کوشش ایرج افشار .
- ۱۱- لرامع و لوايح و شرح خمريه ابن فارض از عبدالرحمن جامی با مقدمه
ایرج افشار
- ۱۲- دفاعیات عین القضاة (ترجمه رساله شکوی الغریب)
ترجمه و تحشیه از دکتر قاسم انصاری

این رساله‌ها در فهرست کتب به خطی چاپی روزنامه ثبت

سیاسته

ناشر: کتابخانه فرهنگی

تلفن: ۳۱۹۲۱۸

بهاه ۴۰۰ ریال



۲۱۸۱۱



الهدية السعدية في معان الوجدية
یا رساله ای به فارسی در:

سَمَاع و فُتُوت

تألیف

احمد بن محمد الطوسی

(عارف قرن هفتم)

به اهتمام

احمد مجاهد



اسم کتاب: سماع و فتوت
 تألیف: احمد بن محمد الطوسی
 مقدمه و تصحیح و تعلیق: احمد مجاهد
 ناشر: کتابخانه منوچهری، خیابان جمهوری اسلامی، تلفن ۳۱۶۲۱۸
 حروف چینی: شرکت سا کو پیران
 تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

سخنی کوتاه دربارهٔ رساله

تحریر اولیهٔ این رساله، چهارده سال پیش به مناسبت تحقیق در آثار احمد غزالی به عنوان یک تکلیف درسی نگارش یافته بود، اما چاپ آن در سال ۱۳۶۰ شمسی به خاطر اشتباه اشخاص آتی الذکر در باب آثار احمد غزالی انجام پذیرفت.

آقای منوچهر زری باف مدیر کتابفروشی منوچهری که نشر آثار عرفانی را وجههٔ همت خود قرار داده‌اند، چاپ این رسالهٔ عرفانی را نیز به عهده گرفتند که موجب امتنان است.

احمد مجاهد

تهران، ۱۳۶۰ شمسی

۱- بنابراین ضرورت، نگارنده تاکنون چهار اثر از احمد غزالی به شرح زیر فراهم آورده است: ۱- «مجموعهٔ آثار فارسی احمد غزالی» که در سال ۱۳۵۸ جزو انتشارات دانشگاه تهران طبع گردید. ۲- رسالهٔ حاضر که قبلاً منسوب به احمد غزالی بود. ۳- «مجالس» احمد غزالی به عربی. ۴- رسالهٔ «التجريد فی کلمة التوحيد» اوبه عربی، که دو اثر اخیر تحت طبع می‌باشند.

مقدمه

اینجانب قصد انتشار این رساله مختصر را نداشتم، اما چون بروکلمن^۱ خاورشناس آلمانی، و به دنبال وی جمعی از فهرست‌نویسان، و سپس جیمز روبسون^۲ مستشرق، و به تقلید از وی — یکی از مؤلفان معاصر که کتابی درباره سوانح زندگی و شرح آثار احمد غزالی به رشته تحریر درآورده است، اشتباهی در مورد شش اثر عربی منسوب به احمد غزالی — به ویژه رساله «بَوارقُ الإلِّماع فی الرد علی مَنْ یُحرِّم السَّماع» کرده بودند، ناگزیر نگارنده این رساله را همراه یک مقدمه جهت روشن شدن اشتباه فوق به طبع رساند، با توجه به این که خود

۱ — Borokelman.

۲ — James, Robson و ظاهراً انگلیسی.

رساله نیز از معدود رسائلی است که در این باب (سَماع و قُتوت)،
نُسخ مطبوع آن اندک است و جای نشر را داشت، و هم از جهت
غنای زبان فارسی که دارای نثری ساده و روان می باشد.

اشتباه نامبردگان از اینجاست که ما دو شخص متحدالاسم
و مختلف الحقیقة والعصر والمسئی داریم یکی به نام احمد بن
محمد الطوسی، و دیگری به نام احمد بن محمد الطوسی الغزالی. و
مسأله تعدد اسماء از مواردی است که بارها در تاریخ رجال پیش آمده
است. و برای بیشتر روشنتر شدن مطلب، مقدمه نظر خوانندگان را به
دو نامه از مرحوم قزوینی به تقی زاده در این باب معطوف می دارد.
مرحوم قزوینی می نویسد:

«... بنده قطع و یقین دارم به تعدد عبدالله بن میمون قدّاح
یکی معاصر امام محمد باقر و امام جعفر صادق، و یکی دیگر مؤسس
مذهب اسماعیلیه در اواخر قرن سوم، و سرکار حالا می فرمائید که
ابویزید بسطامی هم متعدّد است و سمعانی هم در انساب همین را
می گوید ولی نمی گوید که بسطامی اصغر حفید بسطامی اکبر بود،
و ابن تغری برّدی در «التجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة» در
شرح حال یاقوت معروف گوید که غیر او ده نفر از مشاهیر علما و
خطاطین دیگر موسوم به یاقوت بوده اند که اسامی و نسب و تاریخ
همه را می شمرد که از آن جمله دو نفر هردو از مشاهیر خطاطین
بوده اند (که در ایران فقط یاقوت مستعصمی را ما می شناسیم)^۱، و

سیوطی در «طبقات النحاة» چهار سیبویه و یازده أخفش و هشت ابن هشام می‌شمرد همه را با اسم و رسم و تاریخ. مقصود این است که تعدّد اشخاص با همان اسم و لقب و نسب بعید نیست و بلکه کثیر الوقوع است»^۱.

مجدداً مرحوم قزوینی در نامه بعدی می‌نویسد:

«در خصوص وحدت اسماء و تعدّد اشخاص که باز سرکار چند مثال ذکر فرموده بودید از قبیل ابوالفتح بُستی و بایزید بسطامی و محمود و راق، این فقره در کتب رجال بسیار بسیار فراوان است و یک نظر اجمالی مثلاً به رجال میرزا محمد استرآبادی (که از اهمّ و اعظم کتب رجال شیعه است) کافی است که شخص مقنع و نیز متعجب شود که چگونه این قدر اشخاص همه متحد الإسم والکنیة واللقب والتسبة والآباء ولی مختلف الحقیقة والعصر والمسئی پیدا می‌شوند. ولی باز یک قدری فکر رفع این تعجب را می‌نماید. چه وقتی که انسان فکر کند که عموماً هر یعقوبی کنیه اش ابو یوسف بوده است، و هر علیّی ابوالحسن، و هر حسنی ابومحمد، و هر ابراهیمی ابواسحق، و هکذا- و از آن طرف اغلب اسامی مسلمین همین اسمها بوده است، یعنی محمد و علی و حسن و حسین الخ، و از آن طرف در یک شهر بزرگی مثلاً بغداد لابد صد نفر بلکه هزار نفر محمد نام و همین مقدار علی و حسن و یعقوب و یوسف و ابراهیم بوده است، و مابین این همه اشخاص لابد هر ده پانزده نفری یک شغل و حرفه واحد

۱- نامه های قزوینی به تقی زاده، نامه ۲۲، ص ۱۱۹-۱۲۰.

داشته‌اند (زیرا که حرفه و شغل به عدد رؤوس خلایق که نیست)، پس مستبعد نیست که ده نفر مکتبی به ابویوسف یا ابوعلی و مستی به حسین و همه بغدادی و همه زجاج یا وراق یا ختام یا (از عیوب): أخفش یا أعشى یا أعمش یا ضریر یا أفتح یا أحدب و غیره بوده‌اند، و به این جهت است که در هر کتاب رجالی آخرش فصلی است مُعْتَوَن به «فیما اتفق اسمه واختلف مسماه»، یا «فی المؤلف والمختلف» و نحو ذلک، و در آن فصل عده بسیار کثیری را از روایات یا علما ذکر می‌کنند که همه در اسم و اسم پدر و شاید بعضی اجداد و در نسبت و حرفه و غیره متحد بوده‌اند، ولی در مستی مختلف.

و از حکایات خوشمزه در این موضوع چیزی است که ابن خلکان در جلد دوم در باب میم در شرح حال المعافی بن زکریا... التهرانی نقل می‌کند، و هذا نصه^۱:

و از غرایب آنچه که اتفاق افتاده است در این مورد، داستانی است که ابو عبد الله حمیدی صاحب کتاب «الجمع بین الصحیحین» نقل می‌نماید. وی می‌گوید که من به خط ابوالفرج المعافی بن زکریا التهرانی خواندم که شخص اخیر بیان کرده بود که من سالی به حج رفتم و در ایام تشریق در مینا شخصی صدا زد: یا أبا الفرج! فکر کردم مرا صدا می‌زند. سپس با خود گفتم در میان مردم اشخاص زیادی هستند که مکتابه ابوالفرج می‌باشند و شاید منظور یکی از

۱- مرحوم قزوینی اصل داستان را به عربی از ابن خلکان آورده است، و اینجانب ترجمه آن را در اینجا نقل کردم.

آنها باشد. بنابراین جواب ندادم. شخص منادی چون دید کسی جواب نداد، مجدداً صدا زد: یا أبا الفرج المعافی! در این دفعه تصمیم گرفتم جواب بدهم. اما باز با خود گفتم شاید کس دیگری باشد که کنیه او ابوالفرج هست و آخر اسمش هم المعافی. پس باز جواب ندادم. منادی سپس صدا زد: یا أبا الفرج المعافین زکریا التهرانی! در این مرتبه دیگر شک نکردم که منظور من هستم و مرا صدا می‌زند، زیرا اسم و کنیه و اسم پدر و شهر مرا صدا زد. پس جواب دادم: من هستم، چه می‌خواهی؟. منادی گفت: از نهروان شرق هستی؟ گفتم: آری. گفت: من ابوالفرج المعافی بن زکریا التهرانی غرب را صدا می‌زنم نه شرق را. پس تعجب کردم از اتحاد اسم و کنیه و اسم پدر و نسب کسی با خودم و دانستم که در مغرب مکانی است موسوم به نهروان که غیر از نهروان عراق است. انتهی»^۱.

از قضای روزگار، زمانی که مرحوم قزوینی این نامه را می‌نوشت، نمی‌دانست که روزی هم خود مشمول این بحث خواهد شد. و مطلب از این قرار است که مادر همین زمان معاصر سه محمد قزوینی داریم که فهرست نویسان اینها را با هم اشتباه گرفته‌اند:

۱- محمد قزوینی (علامه محمد بن عبدالوهاب)، مستغنی از تعریف.

۲- محمد قزوینی - که نام خود را با عنوان اقلّ الطلاب

۱- نامه‌های قزوینی به تقی زاده، نامه ۲۳، ص ۱۳۰-۱۳۱.

والكتاب محمد القزويني در پایان بعضی از نسخ مطبوع می نویسد که نگارنده تاکنون دو جلد کتاب «ریاض القدس و حدائق الأنس» تألیف صدرالدین واعظ قزوینی چاپ ۱۳۲۳ هـ ق، و نیز «بدایع الأحکام فی فقه الإسلام» تألیف بدایع نگار لاهوتی چاپ ۱۳۲۴ هـ ق را در اختیار دارم. و این محمد قزوینی مقدمه ای هم بر کتاب «بدایع الأحکام» دارد و فهرست آثار بدایع نگار را در آن مقدمه به دست می دهد، بعداً فهرست نویسانی که آثار علامه محمد قزوینی را ثبت کرده اند، این کتاب بدایع نگار لاهوتی را نیز اشتباهاً جزو آثاری که از طرف علامه قزوینی تصحیح و طبع شده است ذکر کرده اند، از آن جمله در «فهرست کتابهای چاپی فارسی»^۱.

۳- محمد قزوینی - مترجم کتاب «غرائب زمین و عجایب آسمان»، که اصل کتاب به عربی بوده به نام «کتاب الآيات البینات فی غرائب الأرض والسموات» از ابراهیم حورانی از فضلای بیروت، که ابتدا محمد حسین خان ذکاءالملک فروغی تحریری از این کتاب به نگارش درمی آورد و سپس از محمد قزوینی که از مترجمین دارالطباعة بوده است می خواهد که این کتاب را به فارسی ترجمه کند و وی نیز ترجمه می کند. البته این محمد قزوینی در صفحه ۹ کتاب که شرح حال خود را می آورد می نویسد که فرزند ملا آقا می باشد، اما در پشت کتاب نوشته شده ترجمه محمد قزوینی سنه ۱۳۱۶ هجری ایت ثیل ترکی. و چون علامه قزوینی در شرح

۱- چاپ ترجمه و نشر کتاب، ج ۱ ص ۲۸۹ و ج ۳ ص ۱۵۷.

حال خود تصریح دارد که از جمله «بزرگوارانی که حق تربیت و تعلیم عظیم به گردن این ضعیف دارند مرحوم میرزا محمد حسین خان اصفهانی متخلص به فروغی و ملقب به ذکاءالملک است»^۱، این توهم از اینجا برای بعضی حاصل شده که پس محمد قزوینی مترجم کتاب «غرائب زمین و عجایب آسمان» که به خواش ذکاءالملک فروغی کتاب را ترجمه کرده باید همان علامه محمد قزوینی باشد، لذا در بعضی از مصادر این اشتباه وارد شده است.

حال با توجه به مقدمه‌ای که در باب تعدد اسماء مذکور افتاد، اینجانب ضمن مطالعه اجمالی نه به طور استقصاء کامل، به هشت احمد بن محمد الطوسی برخورد کردم که ذیلاً نقل می‌گردد تا ببینیم رسائل مورد بحث از جمله رساله «بوارق الإلماع»، از کدام یک از این هشت نفر می‌تواند باشد.

۱- احمد بن محمد غزالی - پدر امیر اسلام زنده در سده هشتم. (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ج ۲/۲ ص ۱۶۳۳. فهرست میکروفیلرها، ج ۱ ص ۱۲۳). ملاحظه می‌کنید که در اینجا یک اتحاد کامل در این اسم با نام احمد بن محمد غزالی عارف متوفای ۵۲۰ موجود می‌باشد.

۲- احمد بن محمد الغزالی الکبیر الطوسی، ابو حامد. غیر از ابو حامد محمد غزالی - (طبقات الشافعیة سُبکی، ج ۴ ص ۸۷).

۳- احمد بن محمد الطوسی - (ذم الهوی، ص ۳۵۳ و ۵۲۸).

- ٤- احمد بن محمد الطوسي، ابو محمد - مِرآة الجنان، ج ٢ ص ٣٢٨. لغت نامه، حرف الف، ص (١٣٥٤).
- ٥- احمد بن محمد الطوسي - همين كسى كه نامش به همين صورت و بدون كنيه و لقب در خطبه شش رساله عربى و يك رساله فارسى آمده است، كه به تفصيل بعداً صحبت خواهد شد.
- ٦- احمد بن محمد الطوسي الرادكانى - (طبقات الشافعية استوى، ج ١ ص ٥٨٤).
- ٧- احمد بن محمد الطوسي، الشيخ نجم الدين - (طبقات الشافعية سُبكى، ج ٦ ص ٢٣٦). درباره اين شخص بعداً صحبت خواهد شد.
- ٨- احمد بن محمد الطوسي القصى اليمنى - (جامع كرامات الأولياء، ج ١ ص ٣١٥).
- اينك بعد از ذكر تعدد احمد بن محمد الطوسي، به نقد هفت اثر او پرداخته، و در پايان نتيجه گيرى لازم از اسماء و آثار را مى نمايم.

١- سرّ الأسرار فى كشف الأنوار - يا - سرّ الأسرار و تشكيل الأنوار

خطبه كتاب: «يقول العبد الفقير الى الله تعالى، الراجي رحمة ربه الجليل القدير، أحمد بن محمد بن محمد الطوسي - ألحقه الله تعالى بعباده الصالحين». از اين اثر سه نسخه در فهرس معرفى شده.

نسخه قاهره با تاریخ تملک ۹۷۳ در ظهر نسخه، و نسخه واتیکان با تاریخ ۹۹۶، و نسخه اسکوریال بی تاریخ! عکس هر سه نسخه در اختیار اینجانب می باشد، و در هر سه نسخه کلمه غزالی بعد از طوسی نیامده است. مصنف در برگ هفت این اثر، از اثر دیگر خود به نام «شرح سورة الإخلاص»، و در برگ هشت از اثر دیگرش به نام «سرالشرائع» نام می برد. این اثر حدود چهارده برگ است.

۲- منهج الألباب

خطبه کتاب: «يقول العبد الفقير الزاجی رحمة الله و لطفه، أحمد بن محمد بن محمد الطوسی - تاب الله عليه». از این رساله یک نسخه با تاریخ ۱۰۷۶ در کتابخانه برلین موجود است و یازده برگ می باشد. مصنف در برگ سه از یکی از آثار خود به نام «شرح کتاب المحبوب»، و در برگ هفت از اثر دیگرش به نام «لباب الأفكار» نام می برد. در این رساله هم کلمه غزالی بعد از طوسی نیامده است.

۳- نتائج الخلوة و لوائح الجلوة

خطبه کتاب: «... يقول العبد الفقير الذاهب إلى ربّه في سرّه ونجواه، أحمد بن محمد بن محمد الطوسی - أوصله الله إلى سرّ المعرفة بواسطة بسط نور تقواه». از این اثر دو نسخه دیده شده، یکی با تاریخ ۹۹۷ کتابخانه حلب، و یکی هم با تاریخ ۱۲۵۷ نسخه قاهره. و در این دو نسخه هم کلمه غزالی بعد از طوسی نیامده است. این رساله حدود شصت برگ است.

۱- نسخه ای نیز از این رساله با تاریخ ۱۱۳۸ به نام شهاب الدین احمد بن محمد الغزالی در کتابخانه پرنستون موجود است.

٤- رسالة في فضل الفقر والفقراء- يا- كتاب في زيق الفقر

از این رساله دو نسخه در فهرستها آمده، یکی برلین و دیگری بانکی پور. هر دو نسخه بی تاریخ است و حدود چهار برگ می باشد. و در هر دو نسخه مانند سایر رسائل کلمه غزالی نیامده است.

خطبه کتاب: «الحمد لله، يقول العبد الفقير الراجي رحمة ربه الجليل القدير، أحمد بن محمد بن محمد الطوسي - تاب الله عليه. سمعتُ من الشيخ الصالح العابد الورع التقى الحاج^١ أحمد بن الحسن بن الحسين، قال سمعتُ من شيعي وقدوتي الشيخ الصالح التاسك عيسى بن الحسن^٢ السلفي الكردي^٣ - أعاد الله علي من بركته - قال سمعتُ من شيعي وقدوتي إلى الله الشيخ الفقيه الحافظ حافظ الحفاظ أبي طاهر أحمد بن محمد بن محمد بن أحمد بن ابراهيم السلفي الإصبهاني بثر الإسكندرية بالمدرسة المعروفة بالعدلية في العشر الأوسط من رمضان سنة ستمائة^٤، قال سمعتُ من شيعي القاضي السعيد عبد الرحمن بن الإمام أحمد بن حنبل، قال سمعتُ من أبي الإمام أحمد بن حنبل، قال سمعتُ من شيعي جعفر الصادق، قال سمعتُ من شيعي وأبي محمد الباقر، قال سمعتُ من أبي و شيعي

١- نسخه بانکی پور: الحاج ندارد.

٢- نسخه بانکی پور: الحسين.

٣- نسخه بانکی پور: الكردي ندارد.

٤- این سنه اشتباه است زیرا حافظ سلفی متوفای ٥٧٦ می باشد.

زین العابدین، قال سمعتُ من أبي و شيخی الحسين بن علی، قال سمعتُ من الإمام علی بن أبي طالب—رضی الله عنه—قال، قال رسول الله—صلی الله علیه وسلم—: لَمَّا أُسْرِی بِي...».

با توجه به خطبه رساله که نقل شد، احمد طوسی در این سلسله مرا شد اولین نفری است که نام خود را ذکر می کند و سپس از شیخ خود به نام الحاج احمد بن الحسن بن الحسين نام می برد که هیچ شناخته شده نیست، پس مسلم است که این احمد طوسی با شیخش غیر از احمد غزالی خواهد بود. سومین نفری که در این سلسله نامه اسمش آمده است، عیسی بن الحسن الکردی است که باز شناخته شده نیست^۱، شیخ چهارم که نامش در این مشجره آمده است ابی طاهر احمد بن محمد سیلفی اصفهانی است که معروف است و متولد ۴۷۲ و متوفای ۵۷۶ می باشد و معاصر احمد غزالی است و از دوستان وی می باشد و همان کسی است که درباره غزالی می گوید: «من در همدان با احمد غزالی در یک رباط ساکن بودیم و بین ما الفت و دوستی برقرار بود و احمد غزالی باهوش ترین مردم و توانا ترین آنان در کلام بود، او مردی فاضل در فقه و سایر علوم بود»^۲.

اینجا جای پایی از احمد بن محمد طوسی به چشم می خورد و

۱—نگارنده بعضی از کتب رجال و تذکره را که در مظان تحقیق بود مطالعه کردم، اسم دوشخص اخیر را ندیدم، شاید در بعضی مصادر مشاهده شود.

۲—طبقات الشافعیة سبکی، ج ۴ ص ۵۴: «قال الحافظ السلفی: حضرت مجلس وعظه بهمدان، وکنا فی رباط واحد، وبیننا ألفه وتودد. وكان اذکی خلق الله وأقدر هم علی الکلام، فاضلاً فی الفقه وغیره».

ما می بینیم که بین او و شیخ معاصر با احمد غزالی، سه شیخ فاصله است. اشکال این سلسله نامه این است که یک مرتبه از حافظ سلفی اصفهانی متوفای ۵۷۶ متصل می شود به پسر احمد حنبل که متوفای ۲۹۰ هـ است، و بعد از او به پدرش احمد حنبل متوفای ۲۴۱، و به خلاف به امام صادق متوفای ۱۴۸ که این دو معاصر هم نبودند. خوشبختانه این آشفتگی در وسط سلسله نامه است که مورد نظر ما نیست. پس با توجه به این رساله، این نکته مسلم است که احمد بن محمد الطوسی مؤلف این رساله سه نسل عقبتر از احمد غزالی است و نه خود او است.

۵- لطائف الفكر وجوامع الدرر

از این اثر فقط یک نسخه با تاریخ ۱۱۰۹ در کتابخانه برلین موجود می باشد و همان طور که در ذیل ملاحظه می شود کلمه غزالی در این اثر هم نیامده است. خطبه کتاب: ««يقول العبد الفقير الطالب فيض الملك الوهاب أحمد بن محمد بن محمد الطوسي - رزقه الله الرجوع والإياب إلى الله الكريم التواب»».

مصتف در برگ دو، کتاب خود را به زین الدین نامی از قضات مالکی در غایت انکسار و خردی خویش و بزرگ شمردن وی همراه دوازده سطر القاب، یعنی امری که از احمد غزالی محال است، بدین گونه تقدیم می دارد:

«... فلما كان هذا العلم أشرف العلوم وواسطة استكشاف الغوامض والسر المكتوم، أحببت أن أحرر كتاباً محتوياً على البحوث

الدقيقة والفوايد المنيفة من علم أصول الدين، ثم من علم الطريقة، ثم من ضوابط علم الحقيقة، عرضت لها على الحضرة الشريفة والسدة العالية اللطيفة، الإمام العالم الكامل الفاضل، أوجد العصر وفريد الدهر، جامع العلم والعمل، مقصد الحوائج ومنتهى الأمل، كاشف المعضلات ومبين المشكلات، جامع الفضل والفضائل، نبذة الأواخر والأوائل، زين الحق والملة والدين، وارث علم الأولياء والمرسلين، محيي الشريعة المصطفوية، قانع المبتدعة والحشوية، قاضى قضاء المالكية، الذاب عن دين الله والأحكام النبوية. بسط الله ظلال ظلّ بقائه على سكان حريم حرم محبته وولائه. فانه جمع بين علم الشريعة وذوق الطريقة. يعرف الحق من الباطل ويميز بين ما اذ خرفى خزائن القلوب الثقيّة من الذخائر والحواصل. فهو الجدير بأن تعرض عليه العلوم والمعارف، وتنشرين يديه دقائق الفوائد ورقائق اللطائف، ليعطى كلّ ذى حقّ حقّه، ويمنع الجاحد ويزيل فتقه ورتقه. وما قدّمت هذه الهدية إلى حضرة العالية إلاّ بأشارة غيبية واذن يقينية، مع أنّ حضرة الشريفة مجمع الفضائل وممّد القواعد لمن استمطر سحاب فضله من الأفاضل والأمثال، ولا يعرف قدر الشئ إلاّ عارفه، ولا ينقد التبر الخالص والمغشوش إلاّ صارفه، وسميته لطائف الفكر وجوامع الدرر، وربّته على ثلاثة أبواب...».

نكتة قابل توجه ديگر در این رساله این که مصنف در برگ چهار، از زمان خودش که سال ۷۰۷ باشد نام می برد: «... لاّنا إذا فرضنا عددان، أحد هما مبدأه من الآن والآخر من أول الهجرة، مثلاً ناقصاً عن وقتنا بسبعمائة وسبعة، فهذان العددان متناهيين من طرفنا،

غير متناهیین فی الطرف الآخر، إذا التقدير انّ الأعداد الّتی...».

دیگر با توجه به خطبه این رساله نباید هیچ شکی برای کسی باقی بماند که احمد بن محمد الطوسی شخص احمد غزالی نیست. عارفی که برادرش امام محمد غزالی را که بزرگترین دانشمند زمان بود سرزنش می کرد، و سر تعظیم و تکریم در مقابل هیچ دانشمندی فرو نمی آورد، و خود بزرگترین عارف و فقیه زمانه اش بود، هدیه سلطان سنجر را نمی پذیرفت، و نام عرفای بزرگی چون بایزید و شبلی و جنید را بدون هیچ پیشوند و پسوندی ذکر می کند، حال دوازده سطر القاب در غایت غلو و تمجید و تعریف درباره زین الدین نامی از قضات مالکی بنویسد؟ بروکلمن و جیمز روبسون که روی در نقاب خاک کشیده اند، ولی فکر می کنم اگر زنده بودند حداقل در اینجا با من هم عقیده بودند که احمد طوسی غیر از احمد غزالی است.

به اضافه مصنف به صراحت از زمان خودش که سال ۷۰۷ است نام می برد، پس بدون شک و تأمل، مؤلف این رساله همان مؤلف رساله «فی فضل الفقر والفقراء» است که سه شیخ تا احمد غزالی فاصله داشت و حدوداً فاصله سنه ۷۰۷ تا ۵۲۰ سال وفات احمد غزالی سه نسل می شود.

۶- الهدية السعدية في معان الوجدية

یعنی همین خلاصه رساله «توارق الإلماع» و به فارسی و رساله حاضر. از این اثر یک نسخه در کتابخانه ایاصوفیا ضمن

مجموعه‌ای بدون تاریخ موجود است و فیلم آن نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست.^۱

خطبه رساله: «چنین گوید محرّر این کلمات احمدبن محمدبن محمد الطوسی، که چون... پیوندی حقیقی میان این ضعیف، و میان صدر محترم و آخی مکرم - صاحب دل، صاحب صفا، صاحب مروّت، صاحب وفا، سعدالملة والدين - نورالله قلبه بالعلم، وقاله بالحلم...».

همان مطلبی که درباره رساله گذشته گفتیم در اینجا هم صادق هست، یعنی احمد غزالی کسی نیست که مدّاح کسی باشد و دو سطر القاب برای سعدالدین نامی بنویسد. به اضافه نام غزالی هم در این اثر نیامده است، و سبک انشاء رساله نیز با آثار فارسی احمد غزالی فرق دارد، و مصنّف در آخر رساله از اثر دیگرش به نام «لحظات التجلی» نام می‌برد.

۷- بَوَارِقُ الْإِلْمَاعِ فِي الرَّدِّ عَلَى مَنْ يُحَرِّمُ السَّمَاعَ بِالْإِجْمَاعِ

خطبه کتاب: «يقول عبيدالله المفتقرالى إنالة فيض فضل الله، الملتجى إلى جناب الله، أحمدبن محمدبن محمد الطوسی - ألحقه الله تعالى بعباده الأبرار فى دارالقرار».

۱- فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۴۶۲، ذیل مجموعه فیلم ۳۷۵، بیست سومین رساله تحت عنوان: «در فتوّت از احمدبن محمدبن محمد طوسی».

از این کتاب حدود پانزده نسخه در فهرستها معرفی شده و عکس هر پانزده نسخه در اختیار اینجانب می باشد. از تصریحی که در پایان نسخه ظاهریه شده، نسخه اصل به تاریخ ۶۴۶ بوده و نسخه دیگر که منقول از این نسخه هست به تاریخ ۷۱۴ است. در هیچیک از نسخی که قبل از سنه ۱۰۰۰ نوشته شده کلمه غزالی دیده نمی شود بلکه به نام همان طوسی است و تنها در سه نسخه متأخر که از قرن ۱۳ ه ق است کلمه غزالی بعد از طوسی اضافه شده است که از حوادث اتفاقات دو نسخه از همین سه نسخه است که در چاپ جیمزروبسون به کار رفته و باعث اشتباه او شده است. مشارالیه چاپ خود را با مقابله سه نسخه برلین و پاریس و قاهره انجام داده. دو نسخه پاریس و قاهره بی تاریخ است و جدید و کلمه غزالی بعد از طوسی آمده است. اما نسخه برلین همان نسخه ۷۱۴ است که از روی نسخه اصل ۶۴۶ نوشته شده، و با این که در ظهر نسخه بدین مطالب تصریح شده و نام صریح مؤلف طوسی آمده است، معلوم نیست چرا جیمزروبسون از این تصریحات اعراض کرده و اقبال به دو نسخه جدید و بی تاریخ کرده است.

مطالبی که درباره این کتاب می توان گفت از این قرار

است:

الف— در ظهر نسخه ظاهریه که به تاریخ ۷۱۴ است

و منقول از نسخه اصل ۶۴۶ می باشد چنین آمده: «بَوارقُ الإلماع فی الرد علی مَنْ یُحرّم السّماع بالکتاب والسّنة والإجماع، تألیف

الشیخ الإمام العالم العارف العلامة، أنموذج وقته وغرة دهره وفريد عصره وقدوة زمانه، أبی العباس أحمد بن محمد بن محمد الطوسی - رحمة الله علیه - رواية الشیخ الإمام العالم العارف رضی اللّٰه عنہ ابن أبی عبد الله بن ابراهیم بن محمود الحمیری، عنه رواية الفقیر الى الله تعالى أحمد بن حمید اللّٰه بن محمد البخاری الأوسی - رضی الله عنه».

ظهر نسخه برلین که در چاپ رو بسون هم به کار رفته چنین است: «کتاب بوارق الإلماع فی الرد علی من یُحرّم السّماع بالإجماع، تصنیف الشیخ الإمام العالم العلامة، نجم اللّٰه أحمد بن محمد بن محمد الطوسی - رحمة الله علیه - . سمع جمیع هذا الكتاب وهو بوارق الإلماع علی الشیخ الإمام العالم الوحید رضی اللّٰه عنہ ابن عبد الله بن ابراهیم محمود الیمانی...^۱ علی مولینا الشیخ نجم اللّٰه بن الطوسی وذلك...^۲ سنة أربع عشرو سبعمائة، فسمع ولده عماد اللّٰه...^۳ والشیخ محبّ اللّٰه بن أبوالقاسم...^۴ وذلك يوم الإثنين تاسع شعبان...^۵ سبعمائة...^۶ محمد البخاری...^۷».

ظهر یکی از نسخ قاهره چنین است: «کتاب بوارق الإلماع فی الرد علی من یُحرّم السّماع بالکتاب و السنّة والإجماع. تألیف أنموذج وقته، الإمام العارف العلامة الحجّة، شهاب اللّٰه ابن العباس أحمد بن محمد بن محمد الطوسی - رحمه الله - . رواية الشیخ الإمام العالم العارف رضی اللّٰه عنہ ابن عبد الله بن ابراهیم بن محمود الحمیری، عنه رواية إلى الله تقرّباً الفقیر الى الله أحمد بن

حميد الدين محمد البخارى الأوسى - غفر الله ولوالديه ولجميع المسلمين أجمعين، آمين».

در ظهر نسخه ای دیگر از قاهره چنین آمده: «السماع وبيان شرفه للشيخ شهاب الدين الطوسى - تغمده الله برحمته وأسكنه فسيح جنته». البته نام مصنف و کتاب به مانند بقیه نسخه ها در متن، بوارق الإلماع آمده از أحمد بن محمد الطوسى.

ب - پایان نسخه ظاهریه که به تاریخ ۷۱۴ و منقول از نسخه اصل ۶۴۶ است چنین آمده: «وجدت على نسخة الأصل المنقول منها ماصوابه، وجد على الأصل المنقول منه قراءة، أجمع على الشيخ الإمام العارف رضى الدين أبى بكر عبد الله بن ابراهيم اليمانى، وذلك سنة ست وأربعين وستة مائة بمنزله جوار المسجد القدس. قال الإمام العالم العارف الحجة شهاب الدين أبو العباس أحمد بن محمد الطوسى - رحمه الله - سماعاً على بئرا ليمن سنة أربع عشرة وسبعمائة وصح ذلك وثبت لمن قرأ وهذا خطه أحمد بن محمد البخارى - عفى الله عنه - . والحمد لله وحده، وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم تسليماً كثيراً إلى يوم الدين و رضى الله عن التابعين. وصورة خط الشيخ على الأصل المنقول منه. صحح ذلك. كتبه أبو بكر بن ابراهيم بن محمود اليمانى».

ج - مؤلف در صفحه ۱۵۵ از چاپ روبسون و برگهای مختلف از نسخ خطی نام کتاب «تذكرة الأولياء» را می آورد که به

سیاق جمله مقصود تذکرة الأولیاء عطار است: «... واتفق أهل جميع الأعصار على صحة ولاية الجنید ولسبلی و معروف الکرخی و عبد الله بن خفیف و غیرهم متن هم مذکورین فی تذکرة الأولیاء و غیر ذلك...». در بعضی از نسخ، بعد از تذکرة الأولیاء، و «رسالة القشیری» هم آمده است. و ما می دانیم که عطار متوفای ۶۱۸ و یک صد سال بعد از احمد غزالی فوت کرده است و در اینجا تشکیکی وارد است که نویسنده این رساله احمد غزالی نیست و چگونه روبسون این مطلب را مسکوت گذاشته است.

و همچنین است اشعاری از ابن فرید متولد ۵۷۶ و متوفای ۶۳۲ که در صفحه ۱۷۲ کتاب آمده و روبسون هم در حاشیه همان صفحه به این نکته اشاره می کند ولی باز روشن نمی کند که چگونه شعر ابن فرید متوفای ۶۳۲ در کتاب احمد غزالی متوفای ۵۲۰ آمده است! پس مسلم است که این اثر از احمد غزالی نیست.

از مجموع آنچه که درباره کتاب بوارق الإلماع گفته شد نتایج زیر به دست می آید:

نام مؤلف به اتفاق نسخه ها: احمد بن محمد بن محمد الطوسی است، و کنیه اش: ابوالعباس، و لقبش در یک نسخه: نجم الدین، و در سه نسخه: شهاب الدین، و تاریخ نسخه اصل ۶۴۶، و قدیمترین نسخه موجود با تاریخ ۷۱۴ که از روی نسخه اصل ۶۴۶ کتابت شده در دست هست.

د- نقد مطالب کتاب «بوارقُ الإلماع»: مؤلف این

کتاب را در اثبات سماع و رقص و غنا و جواز بعضی از آلات موسیقی از جنبه شرعی نوشته است. در اوائل کتاب همراه ذکر آیات و اخبار و روایات، دلائل عقلی هم اضافه می شود و کتاب قابل توجه و درخور اعتنا است، اما در اواسط کتاب، مؤلف ناگهان به تأویلات دور از عقل می پردازد و کتاب را از ارزش و اعتبار می اندازد و در اینجا است که سخیفترین عقاید را اظهار می دارد و یکی از دلایل نگارنده (علاوه بر دلائل سابق) که این شخص غیر از احمد غزالی است در همین جا است. به عنوان نمونه فرازهایی از کتاب نقل می شود:

در جایی استدلال می کند که اولیاء الله صورتها را حمل بر معانی می کنند و می گوید:

«دَفّ در نزد ایشان اشاره است به دایره اکوان، و پوستی که بر دَفّ کشیده شده است اشاره است به وجود مطلق، و ضربی که بر دَفّ می زنند اشاره است به ورود واردات الهی از باطن بطون بر وجود مطلق برای خارج کردن اشیاء ذاتی از باطن به ظاهر، و پنج زنگوله دَفّ اشاره است به مراتب نبوت و ولایت و رسالت و خلافت و امامت، و صدای زنگوله ها اشاره است به ظهور حیات الهی و علم مطلق خداوندی که به واسطه این معانی به قلوب اولیاء الله و اهل کمال می رسد... و صدای مغنی اشاره است به ورود حیات ربّانی از باطن بطون به مراتب ارواح و قلوب و اسرار.

و نی اشاره است به ذات انسانی، و نه سوراخ آن اشاره است به نه سوراخی که در ظاهر بدن انسان است و آنها عبارتند از: دو

سوراخ گوش و بینی و چشمها و دهان و پشت و جلو. و نه گودی (فرو رفتگی، چاله) در بدن انسان هست که عبارتند از: دو فرو رفتگی زیر بغلها و داخل آرنجها و زیر زانوها و داخل مچها و ناف. و نه مرتبه نیز در باطن انسان است و آنها عبارتند از: قلب و روح و نفس و سر و جوهر انسانی و لطیفه ذاکره و فوآد و شغاف. و نفّسی که درنی دمیده می شود اشاره است به نفوذ نور خدا درنی ذات انسان. و...»^۱.

و یا این که: «پریدن شخص به بالا در هنگام رقص اشاره است به جذب و کشیده شدن او از مرتبه انسانی به مقام احدیت»^۲.
و یا این که: «اگر قوال شعری در وصف خط و خال و گونه و بنا گوش گوید، باید حمل بر خط و خال و گونه و بنا گوش پیامبر- علیه السلام- کرد»^۳.

و یا این که: «سین و میم سَماع، اشاره است به سَم. یعنی این که سر سَماع به منزله سَم است که شخص را از تعلقات به غیر می میراند و به مقامات غیبیه می رساند. و عین و میم سَماع، اشاره است به مَع (= با). یعنی این که سَماع شخص را به معیت ذاتی الهی می رساند. و سین و میم و الف سَماع، اشاره است به سَمّا (= آسمان). یعنی این که سَماع شخص را از مراتب سیّلی بیرون آورده و او را علوی و آسمانی می گرداند. و...»^۴.

۱- بوارق الإلماع، چاپ روبسون، ص ۱۵۷-۱۵۸.

۲- همان کتاب، ص ۱۵۹.

۳- همان کتاب، ص ۱۷۵.

۴- همان کتاب، ص ۱۶۵.

و نظیر این مطالب در تفسیر بعضی از آیات و احادیث.

با مطالعه آثار فارسی احمد غزالی که در دست هست، و دو اثر عربی او یعنی «مجالس و التجرید»، بعد از دلائل ارائه شده در سابق، نگارنده نمی تواند گوینده این عقاید سخیف را احمد غزالی بداند، دیگران خود دانند.

عارفی که هرگز به ظواهر مسائل توجه نداشته و به روایت ابن جوزی و ابن ابی الحدید: «مرد یهودی را پیش او آوردند که اسلام آورد، غزالی گفت که لازم نیست. مردم زبان طعن گشادند که یا شیخ چرا او را از اسلام آوردن منع می کنی؟ غزالی ناچار به یهودی گفت: می خواهی اسلام بیاوری؟ یهودی گفت: آری. غزالی گفت: حاضری از جان و مالت برائت بجوئی و دست بکشی؟. یهودی گفت: بلی. غزالی گفت: اسلام نزد من همین است، حال او را پیش ابوحامد (برادرش) برید تا لای منافقین یعنی لایله إلا الله را به او تلقین کند»^۱.

نگارنده اگر بخواهد در اینجا آراء غزالی را از کتاب مجالسش نقل کند و آن را با گفتارهای احمد طوسی در کتاب «بوارقُ الإلماع» مقایسه کند، قیاس در است با خذف. حال این چنین شخص و عقاید وی کجا؟ و «دائرة دَفّ اشاره است به دائرة اکوان، و پوست آن اشاره است به وجود مطلق، نه سوراخ نی اشاره است به نه سوراخ آدمی، و...، اینها کجا؟».

۱- المنتظم، ج ۹ ص ۲۶۰ - ۲۶۲. تلبیس ابلیس، ص ۲۳۹. مرآة الزمان، ص ۱۱۹.

شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۵۳.

حال بعد از استناد به مطالب رسائل ، می پردازم به دلائل دیگر افتراق و دو شخص بودن احمد بن محمد الطوسی و احمد بن محمد الطوسی الغزالی.

۱- این دو برادر (احمد و محمد) از همان زمان خودشان معروف به غزالی بودند نه طوسی و اکثر تذکره نویسان نیز ذیل غزالی از اینها یاد کرده اند حتی شاگردان بلا فصل احمد غزالی مانند عین القضاة همدانی و ابن شهر آشوب سروی و عبدالواحد آمیدی و ابونجیب سهروردی با شهرت غزالی از استاد خودشان نام برده اند نه طوسی، حال چه طور می شود شخصی به غزالی شهرت داشته باشد اما موقع نوشتن کتاب با نسبت طوسی چیزی بنویسد، و این غیر ممکن است، کما اینکه دو اثر عربی «مجالس و التجرید» احمد غزالی که از همان زمان خودش به نام او شهرت داشته، به نام غزالی ثبت است نه طوسی. خطبه کتاب منحصر به فرد «مجالس»^۱ با تاریخ ۸۰۷ به کتابت محمد بن ابی المکارم مأمون القزوینی الزاکانی چنین است: «فصول ملتقطه من مجالس عقدها الشیخ الإمام أبو الفتوح أحمد بن محمد الغزالی - قدس الله روحه و وال علیه فتوحه - ببغداد». و خطبه نود چهار نسخه «التجرید فی کلمة التوحید» که نگارنده در چند کشور و شهر و کتابخانه از نزدیک دیده ام چنین است: «قال الشیخ الإمام جمال الإسلام أحمد بن محمد بن محمد الغزالی - رضی الله عنه - فی الحديث الصحيح و

۱- بر حسب تجسسی که تا کنون شده و نسخه دیگری به دست نیامده است.

الثقل الوارد الصريح عن سيد البشر محمد — صلى الله عليه وسلم
...».

۲ — رسم این دو برادر (احمد و محمد) در تألیفاتشان بر این
بوده که اسم خود را در ابتدا یا انتهای هیچیک از آثارشان ذکر
نمی کرده اند، و از این جهت کسانی که درباره محمد غزالی به
تحقیق پرداخته اند مانند بوئیر (بویج) و آلا روبروی و همائی و
دیگران آثار وی را به سه دسته مقطوع و منسوب و مردود تقسیم
کرده اند، در حالی که احمد بن محمد الطوسی در خطبه تمام
تألیفاتش نام خود را با سجع و قافیه کلمات دیگر ذکر می کند. و
چنانچه نگارنده هیچ دلیلی بر دو شخص بودن احمد بن محمد
الطوسی و احمد بن محمد الطوسی الغزالی نداشته باشد همین یک
مورد کافی است که این دو نفر دو شخص هستند.

۳ — شش رساله عربی و یک رساله فارسی که مذکور افتاد
باضافه پنج اثر دیگر که احمد بن محمد الطوسی ضمن آثارش آنها را
معرفی کرده است، در هیچیک از کتب تذکره و فهرست به نام احمد
غزالی ثبت نشده است.

۴ — نوع انشاء و فکر احمد بن محمد الطوسی با احمد غزالی
دو تا است و این یکی از دلایل قاطع اینجانب بر دو شخص بودن
آنهاست.

اما درباره هشت احمد بن محمد الطوسی که در مقدمه ذکر
شد، درباره ردیف هفتم یعنی الشیخ نجم الدین احمد بن محمد

الطوسی که در ظهر « بَوَاقُ الإِلماع » نسخه برلین هم به همین صورت نامش آمده بود، مطلبی است که با بحث ما ارتباط دارد. سُبکی در «طبقات الشافعیة» می آورد:

«یکی از معتزله که اسم خود را پنهان داشته، به زبان یکی از اهل ذمه ابیاتی انشاد کرده بود که می گفتند گوینده این ابیات ابن ثقفی زندیق است که سرانجام نیز در زمان ولایت فقیه الشیخ تقی الدین ابن دَقیق العید^۱ به شمشیر شرع کشته شد. آن ابیات این است:

أیا علماء الدین ذمی دینکم	تَحیر دَلوه بأوضح حجّة
إذا ما قَضَى رَبّی بکفری بزعمکم	ولم یَرْضَه منی فما وجه حیلتي
دَعانی وسَد الباب عَنی فهل إلى	دخولی سبیل یتنوالی قصتی
قَضی بضلالی ثم قال ارض بالقضا	فهل أنا راضٍ بالذی فیهِ شِقوَتی
فإن کنتُ بالمقضى یا قوم راضیا	فرَبی لا یرضی لِشومِ بلیتی
و هل لی رضا ما لیس یرضاهُ سیدی	وقد حرت دَلونی علی کشف حیرتی
إذا شاء رَبّی الکفرَ منی مشیئةً	فها أنا راضٍ بِاتباعِ المشیئة
و هل لی اختیارٌ أنْ أخالفت حکمةً	فبالله فاشفوا بالبراهین حجّتی

و مقصود گوینده این اشعار طعن بر شریعت بود. بنابراین اکابر علمای مصر و شام مأمور جواب دادن به او شدند با همان زبان شعر^۲.

سپس سُبکی کسانی که جواب ابن ثقفی را داده اند با

۱- متوفای ۷۰۲ هـ ق. رک: اعلام زرکلی، ج ۷ ص ۱۷۳.

۲- طبقات الشافعیة، ج ۶ ص ۲۳۲-۲۳۳.

همان قافیه حرف «ة» ذکر می کند که عبارتند از این اشخاص:

- ۱- الشیخ علاءالدین الباجی^۱ در پانزده بیت.
- ۲- ابن تیمیّه حنبلی^۲ در چهل و چهار بیت
- ۳- الأديب ناصرالدین شافع بن عبدالظاهر^۳ در هفت بیت.
- ۴- الشیخ شمس الدین بن اللبان^۴ در بیست و هشت بیت.
- ۵- الشیخ علاءالدین القنوی^۵ در بیست و پنج بیت.
- ۶- الشیخ نجم الدین احمد بن محمد الطوسی در یکصد پنج بیت.

از شش نفری که جواب داده اند که احمد طوسی هم ضمن آنهاست، پنج نفر شرح حالشان در تذکره ها و اعلام زرکلی آمده و تاریخ وفات آنها نیمه اول قرن هشتم است و مسلماً احمد بن محمد الطوسی هم که جواب ابن ثقفی مقتول را داده مانند سایر معاصرینش در این حدود زنده بوده است. و چون حکم قتل از طرف ولی فقیه ابن دقیق العید متوفای ۷۰۲ صادر شده پس ابن ثقفی و احمد طوسی قبل از این تاریخ زنده بوده اند.

حال تا اینجا چهار احمد بن محمد الطوسی داریم که تا اوائل قرن هشتم زنده هستند و به عقیده نگارنده هر چهار نفر آنها یکی

۱- متوفای ۷۱۴. رک: اعلام زرکلی، ج ۵ ص ۱۵۵.

۲- متوفای ۷۲۸. رک: اعلام، ج ۱ ص ۱۴۰.

۳- متوفای ۷۳۰. رک: اعلام، ج ۳ ص ۲۲۲.

۴- متوفای ۷۴۹. رک: لغت نامه، حرف الف، ص ۳۴۴.

۵- متوفای ۷۲۹. رک: اعلام، ج ۵ ص ۶۹.

است و عبارتند از:

۱- مؤلف رساله «فی فضل الفقر و الفقراء» که سه شیخ تا احمد غزالی فاصله داشت.

۲- مؤلف رساله «لطائف الفكر و جوامع الدرر» (زنده در ۷۰۷).

۳- الشیخ نجم الدین احمد بن محمد الطوسی مذکور در فوق (زنده تا حدود ۷۰۰).

۴- مؤلف رساله «بوارق إلاماع» که اثر خود را در سال ۶۴۶ تألیف کرده است.

از گفته سُبُکی که می نویسد: «اکابر علمای مصر و شام مأمور جواب دادن به ابن ثقفی شدند»، دو مطلب مستفاد می شود. یکی این که احمد طوسی در زمان خودش در عداد علمای بزرگ بوده و از کسانی هم که جواب داده اند این نکته ظاهر است، دوم این که احمد طوسی در شام سکونت داشته و این مطلب هم در مقدمه رساله «بوارقُ إلاماع» به صراحت آمده است.

مسأله دیگر این که نویسنده شش رساله عربی و یک رساله فارسی به دو دلیل یک نفر است:

۱- انشاء رسائل و سطح مطالب و فکر و اندیشه غالب بر آنها یکی است.

۲- الفاظ و کلماتی که در خطبه رسائل آمده یکی است و این مطلب از لحاظ نسخه شناسی حائز اهمیت است. از جمله مصتف با دو پشت محمد نام به طوسی می رسد: «احمد بن محمد بن محمد

الطوسي». جملة: «العبد الفقير» در ابتدای خطبة پنج اثر از شش اثر عربی آمده است و در یک اثر هم به صورت: «عبيد الله المفتقر» آمده که نزدیک به همان جملة «العبد الفقير» است.

بعد از «العبد الفقير»، مفهوم: «به سوی خدا رفتن، رجاء به رحمت پروردگار داشتن، طالب فیض الهی بودن»، در خطبة همه رسائل آمده است: «العبد الفقير الى الله تعالى، العبد الفقير الذاهب إلى ربه، العبد الفقير الرّاجي رحمة ربه الجليل القدير (در دو نسخه)، العبد الفقير الرّاجي رحمة الله و لطفه، العبد الفقير الطالب فيض الملك الوهاب، عبيد الله المتقرالى إنالة فيض فيض الله».

مصطفی بعد از نام خودش، الحاق به صالحین و ابرار را آرزو دارد: «ألحقه الله تعالى بعباده الصّالحين، ألحقه الله تعالى بعباده الأبرار في دارالقرآن أوصله الله إلى سرّ المعرفة. در دو اثر هم بعد از نام خود، جملة: «تَابَ اللهُ عَلَيْهِ»، را آورده است.

حاصل این بحث این که احمد بن محمد الطوسي غیر از احمد غزالی است، و اشتباه اول را هم بروکلن^۱ کرده است که از مسأله تعدّد اسماء غفلت داشته و اجتهاد در مقابل نصّ کرده که باطل است (زیرا خطبة همه رسائل به نام طوسی است نه غزالی)، و به ظنّ خود احمد طوسی را احمد غزالی پنداشته و بر خلاف امانت و دقت

۱- از این که بروکلن در برلین نشسته و بخواهد حساب دهها هزار نسخه خطی را در پنج قاره جهان رسیدگی کرده و اشتباه کند ایرادی به او نیست و چیزی از خدماتی که وی به تاریخ و فرهنگ اسلام و عرب کرده است نمی کاهد.

علمی رسائل طوسی را ذیل غزالی فهرست کرده و باعث گمراهی دیگران شده است. و اشتباه دوم را هم جیمزروبسون کرده که تحقیق کافی در نسخ رساله «بَوارقُ الإلماع» نکرده و از همه تصریحاتی که به نام نجم الدین طوسی در ظهر نسخه برلین بوده چشم پوشیده، و از کتاب «تذکرة الأولیاء» و همچنین شعر ابن فرید در متن رساله به سکوت گذشته، و هیچگونه شناختی از احمد غزالی نداشته تا این رساله را با سایر آثار غزالی مقایسه کند، و از مسأله تعدد اسماء هم مثل بروکلمن غافل بوده است. و اشتباه سوم را هم مؤلف ایرانی کرده که غیر مسؤولانه درباره احمد غزالی قلم زده و بدون این که رسائل مورد بحث را از نزدیک ببیند به تقلید از بروکلمن و روبسون آنها را به غزالی منسوب داشته، و مطالبی از کتاب «بَوارقُ الإلماع» به نام احمد غزالی نقل کرده که کلاً باطل است و ساحت غزالی مبرای از آنها است.

احمد مجاهد

تهران، ۱۳۶۰ شمسی

کیفیت رساله

این رساله همانطور که گذشت ضمن مجموعه ای بدون تاریخ در کتابخانه ایاصوفیا موجود است و در فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۴۶۲، ذیل مجموعه فیلم ۳۷۵، بیست و سومین رساله تحت عنوان: «در فتوت از احمد بن محمد بن محمد طوسی» معرفی شده است.

نسخه به خط نسبه خوانا نوشته شده و جز یک کلمه اشکالی در قرائت نسخه پیش نیامد. تغییراتی که در رسم الخط داده شد بدین قرار است:

«ب» حرف اضافه جدا از کلمات اصلاح گردید.

«ة» مدور در آخر کلمات، تبدیل به «ت» کشیده شد،

مثل: مروة، مروت.

«د» که در بعضی کلمات به صورت «ذ» نوشته شده بود، به

صورت کنونی آن اصلاح گردید، مثل: پیدا، پیدا.

«را» جدا از کلمات اصلاح گردید. مثل: ویرا، وی را.

فعل «است» که در اکثر موارد متصل به اسم ماقبل خود

نوشته شده بود، منفصل از کلمات نوشته شد، مثل: کمالاتست، کمالات است.

ترجمه آیات که در تعلیقات آمده است، از تفسیر «کشف

الأسرار» می باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله رب العالمين
 و صلواته على محمد و آله اجمعين حسن گوید محضران کلمات احمد بن محمد بن محمد
 الطوسی که چون حکم قضای ربانی و فایز مشیت سبحانی بفرمود صاحب شرح که با روح
 جنود مجتهدة فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف میوندی چنین میبار
 از ضیف بیان صدر محترم و اخبر مکرّم صاحب لصاحب صفا صاحب مروّ صاحب
 سعد ملذ و الدین نور الله قلبه بالعلم و قال به بالحلم در محرومیه از رخايات
 در سماع پیدا آمد و مواجید قلبی و صدق روحی می معلوم گشت خواستم قدید
 جان پرور و تحفه که از جمله دنیا بجهت رد معانی سماع با اشارات ان و ثمة الزمات
 فتوة و شرط ان نویسم و بیان کنم بقدران و حدیث که صد که بحدیث سماع قابل باشد که خبر
 شود و مختصر حال ادعی بعد از فرايض سماع است نام ان کتاب را الهدية السعد
 فی معال الوجدية نهادم و از حق تعالی درخواست کرده می آید که کلمات را
 سبب نفع ما و وی کرد اندازند و لی الا جابده بدل از ای حال صادق که حرکت
 اصل جمله که است سکون سبب نقصان نه یعنی از قول ابن بشاره بلند و دو جان
 و ان خود متغیر شود معین حواسی جامد نیاید و از وقت بطلان بدافس
 باشد و اگر در حرکات ابد و نقصان شلال انتقال آید و حرکات خود ادعای
 هست است اول حرکت حواس و ادراک فواید عالم شهادت ابن بشاره حیوان است
 در حرکت نفس عبادت و خدمت ان صورت دنیا و اولیاست سیم عالم نبات
 در غلبه انوار و انوار عالم روحانی چهار حرکت عقل در مراتب موجودات دانست
 حکم کائنات بجهت حرکت روح از حق حق و از کثرت بوجود ان سماع خاص
 شود شش حرکت استوار دنیا تا مقسم حرکت چهار انسانی از حق حق حرکت
 هاجه کائنات و سر موجودات علیه السلام فرمود بی شمع و بی انوار
 و جای که فرمود **اللهم انی اعوذ بک من کل ما یصلح لک** صاحب دعوت ان سماع
 حرکات و سماع سدا آید و سبب صفت شدن ان حرکات یا از داخل و یا از خارج
 اگر داخل بود از اجزایه خوانند و اگر خارج بود از اجزایه خوانند و بی و غنا که این
 و مستند شدن و غنا حادث است از وی بخاری و مسلم عن

الهدية السّعيدة في معان الوجديّة

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَوَاتُهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.

چنین گوید محرّر این کلمات— أحمد بن محمد بن محمد الطوسی— که چون به حکم قضای ربّانی، و تأثیر مشیت سبحانی، و قول صاحب شرع که: «الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُّجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا انْتَلَفَ، وَ مَا تَنَاكَرَتْ مِنْهَا اخْتَلَفَ»، پیوندی حقیقی میان این ضعیف، و میان صدر محترم، و اخوی مکرم— صاحب دل، صاحب صفا، صاحب مروّت، صاحب وفا، سعد الملة والدين— نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْعِلْمِ، وَقَالَ لَهُ بِالْحِلْمِ—، در محروسة ارزنجان در سَمَاعِ پيدا آمد، و مواجید قلبی وی، و صدق روحی وی، معلوم گشت—، خواستم که هدیه [ای] جان پرور، و تحفه [ای] که از جمله دنیا بهتر، در معانی سَمَاعِ و اشارات آن، و شمه [ای] از مقام فتوت و شرط آن، بنویسم و بیان کنم—، به قرآن و حدیث، که هر که به تحریم سَمَاعِ قایل باشد کافر شود. و بهترین حال آدمی بعد از فرایض، سَمَاعِ است. و نام این

کتاب را: «الهدية السعدية في معان الوجدية» نهادیم. و از حق—
تعالی— درخواست کرده می آید که کلمات را سبب نفع ما و وی
گرداند. إِنَّهُ وَلِيُّ الْإِجَابَةِ.

بدان ای طالب صادق که: حرکت اصل جمله کمالات
است، و سکون سبب نقصان. نبینی که چون آب بایستد بگنجد، و
چون روان شود متغیر نشود. همچنین چون آدمی جامد بماند و از قوت
به فعل نیاید ناقص باشد، و اگر در حرکات آید، از نقصان به کمال،
انتقال کند. و حرکات وجود آدمی هفت است:

اول—: حرکات حواس در ادراک فواید عالم شهادت، و این
رتبت حیوان است.

دوم—: حرکت نفس در عبادت و خدمت، و این صفت انبیا
و اولیا است.

سیم—: حرکت قلب در قلوب انوار و آثار عالم روحانی.
چهارم—: حرکت عقل در مراتب موجودات و دانستن حکم
کائنات.

پنجم—: حرکت روح از خلق به حق، و از کثرت به
وحدت، و این به سماع حاصل شود.
ششم—: حرکت سر از فنا به بقا.

هفتم—: حرکت جوهر انسانی از حق به حق، چنانکه
خواجه کائنات و سرور موجودات— علیه السلام— فرمود: «بِی یَسْمَعُ
و بِی یَعْقِلُ». و جای دگر فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ». و
صاحب ذوق را این مجموع حرکات در سماع پیدا آید.

و سبب حاصل شدن این حرکات، یا از داخل بود یا از خارج. اگر داخل بود، آن را «جذبه» خوانند. و اگر خارج بود، آن را «دَفّ» خوانند و «نی و غنا» گویند. و مستند شنودن دَفّ و غنا، احادیث است.

«رُوی البخاری و مسلم عن رُبَیع بنت [مُعَوِّذبن] عفرأ، قالت: جاء النبیُّ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ — فجلسَ علی فراشی، وعندی جُویر تانٍ تَضْرِبَانِ بِالْذَفِّ [وتندبان] مَنْ قُتِلَ آبَاؤُهُنَّ یَوْمَ بدر. فقالت إحداهما: وفینابی یَعْلَمُ ما [فی] غَدٍ. فقال — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ —: دَعِی هذا، وقولی ما کُنْتَ تقولین».

«می گوید رُبَیع دختر [مُعَوِّذبن] عفرأ که: پیغامبر آمد و بر فراش من بنشست، و پیش ما دخترکان بودند و دَفّ می زدند و احوال شهیدان اهل بدر می گفتند. یکی از ایشان گفت: پیش ما پیغامبر یست که می داند آنچه فردا خواهد آمد. پیغامبر وی را گفت: این سخن رها کن، و بگو آنچه می گفتی».

پس معلوم شد که پیغامبر صوت دَفّ و غنا شنود. پس هر که بر صوت دَفّ و آواز غنا انکار کند، چنان بود که بر پیغامبر انکار کرده باشد، و هر کس که بر فعل نبی انکار کند، کافر شود.

«ورُوی البخاری و مسلم عن عائشة — رَضِیَ اللَّهُ عَنْهَا — أنها قالت — أَنَّ أَبَا بکرٍ دَخَلَ علیها، وعندها جارِیتانِ تُدَقِّقَانِ فی ایامِ مِنی. وفی رواية: تُغَنِّیانِ بما تَقاولتُ بهِ الأنصارُ یَوْمَ بُعَاث. فَأَنْتَهَرَهُمَا أَبُو بکرٍ. فقال — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ —: دَعَهُمَا یا أَبَا بکرٍ! فَإِنَّهَا آیامُ عید».

«می گوید عایشه — رضی الله عنها —: که ابوبکر به خانه من آمد، و پیش من دختران بودند و دَف می زدند و سرود می گفتند. ابوبکر ایشان را نهی کرد. پیغامبر فرمود: رها کن ایشان را به حال خود که امروز روز عید است».

چون سَماع دَف و غِنّا در ایّام مِنا که زمان عبادت است روا باشد، در غیر مِنا بطریق اولی. پس هر که گوید که: سَماع دَف و غِنّا حرام است، همچنان باشد که پیغامبر — علیه السلام — حرام شنود و حرام مقرر داشت. و هر کس که گوید که: پیغامبر حرام شنود و حرام مقرر داشت، کافر شود.

اگر منکری گوید که: این سَماع مخصوص بود به روز عید. گویم: ما را صُور بسیار است که لفظ خاص است و حکم عام، چنانکه فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ». این آیت فرود آمد [ه] است در حق: ابوجهل و اُبی لهب و عُتبه و شیبّه و عبدالله بن اُبّی [بن] سلول، و حکمش عام است در حق کافران.

پس معلوم شد که روا داشتن دَف و غِنّا [در] روز عید از برای فرح و سرور است. پس هر وقت که شخص را شادی سبحانی و طیبیت خاطر به امور ربانی روحانی پیدا آید، سَماع او مباح باشد.

«وَرَوَى التِّرْمِذِيُّ أَنَّ جُورَةَ قَالَتْ بَيْنَ يَدَيَّ رَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ —، ضَارِبَةَ الدَّفِّ:

ظَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَاتِ الْوُدَاعِ وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَى إِلَهُ دَاعٍ
أُتِيهَا الْمُرْسَلُ الْيَسْنَاهَبُ لَنَا مِنْ ضِيَاءِ خَدَيْكَ ضِيَاءُ فَيَ ضِيَاءٍ».

فَإِذَنْ—اجْتَمَعَ فِي حَضْرَةِ النَّبِيِّ—صَلَّى اللَّهُ—عَلَيْهِ وَسَلَّمَ—:
سَمَاعُ الشَّعْرِ، وَضَرْبُ الدَّفِّ، وَالغِنَى. يَعْنِي: پيش پیغامبر جمع شد:
سماع شعر، و دف، و سرود. پس هر کس که این سه را حرام گوید،
چنان گفته باشد که پیغامبر حرام شنود و حرام کرد، و هر کس که این
اعتقاد کند کافر شود.

«وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ—رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا— قَالَ: كُنَّا عِنْدَ
رَسُولِ اللَّهِ—صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ—، إِذَا نَزَلَ جَبْرِيلُ فَقَالَ يَا رَسُولَ
اللَّهِ: «إِنَّ فُقَرَاءَ أُمَّتِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ بِخَمْسِ مِائَةِ عَامٍ وَ
هُوَ تَصِفُ يَوْمَ». فَفَرَحَ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ: أَفَيْكُمْ مَن يُنْشِدُ؟ فَقَالَ
بَدْوِي: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: هَاتِ. فَأَنْشَأَ الْبَدْوِيُّ:

قَدْ لَسَعَتْ حَيَّةُ الْهَوَى كَبْدِي فَلَاطِبِيْبٌ لَهَا وَلَارَاقِ
إِلَّا الْحَبِيبُ الَّذِي شَفِيفْتُ بِهِ فَعِنْدَهُ رُقِيَّتِي وَتَرِياقِ
فَتَوَاجَدَ رَسُولُ اللَّهِ، وَتَوَاجَدَ الْأَصْحَابُ مَعَهُ، حَتَّى سَقَطَ رِداؤُهُ
عَنْ مِثْكَبِهِ. فَلَمَّا فَرَعُوا، آوَى كُلُّ وَاحِدٍ إِلَى مَكَانِهِ. قَالَ معاويةُ بْنُ أَبِي
سُفْيَانَ: مَا أَحْسَنَ لِعِبَائِكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: مَهْ يَا معاويةُ! لَيْسَ
بِكَرِيمٍ مَن لَمْ يَهْتَرَّ عِنْدَ ذِكْرِ سَمَاعِ الْحَبِيبِ. ثُمَّ قَسَمَ رِداَهُ رَسُولُ اللَّهِ
مَنْ حَاضَرَ لَهُمْ بِأَرْبَعِ مِائَةِ قِطْعَةٍ».

«می گوید آنس بن مالک—رضی الله عنه— که: ما به
خدمت رسول بودیم، ناگاه جبریل فرود آمد [و] گفت: یا رسول الله!
به درستی و راستی که درویشان امت تو در بهشت در آیند پیش از
توانگران به پانصد سال و آن نیمه روزی باشد. پیغامبر خدا عظیم شاد
شد و فرمود که: در میان شما کسی هست که چیزی داند گفتن؟»

بدوی گفت: بلی یا رسول الله. پیغامبر فرمود که: بگو. پس بدوی این دو بیت را بخواند: قَدْ لَسَعَتْ حَيَّةٌ، تا آخر شعر. پس پیغامبر را— علیه السلام— وجد پیدا شد، و مجموع صحابه— رضوان الله عليهم أجمعين— با پیغامبر وجد آوردند، تا حدی که رداء مبارک خواجه از دوشش جدا شد. چون از سماع فارغ شدند و هریک بر جای خود بنشستند، معاویة پسر سفیان گفت: چه نیکوست بازی شما! خواجه علیه السلام— فرمود: تن زن یا معاویة! که کریم نباشد آن کس که ذکر دوست شنود و در حرکت نیاید. بعد از آن رداء مبارک خود را پاره کرد به چهار صد قطعه و بر حاضران قسمت کرد».

پس هرکس که منکر سماع شود، منکر پیغامبر شده باشد، و هرکس که منکر پیغامبر باشد، کافر شود.

«وَرُويَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي مُسْنَدِهِ، قَالَ: كَانَتْ الْحَبَشِيَّةُ يُدْفِقُونَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ— صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ—، وَيَرْقِصُونَ وَيَقُولُونَ: مُحَمَّدٌ عَبْدُ صَالِحٍ».

«می گوید که: حبشیان به حضرت نبی دف می زدند و رقص می کردند و می گفتند: محمد بنده [ای] صالح است.»

پس هرکس که حضور رقص را انکار کند، و ضرب دف را انکار کند، چنان بود که انکار بر نبی کرده باشد. و هرکس که انکار کند بر فعل نبی، کافر شود.

پس اگر کسی گوید که: أبوحنیفة سماع را حرام کرده، من متابعت وی می کنم. گویم: در این سخن فساد بسیار است:

فساد اول آنک—: به انکار سماع فاسق شود. زیرا که

احادیث سه قسم است: قسمی آن است که متواتر الاصل است و متواتر الفرع، چون: احادیث نماز و روزه، و منکر این کافر است. و قسمی آن است که آحاد الاصل است و مشهور الفرع، چون احادیث مسلم و بخاری، و جاحد آن فاسق است. و قسمی آن است که آحاد الاصل است و آحاد الفرع، فلاشئ علی جاحده. و این احادیثی که در ایاحت سماع و رقص گفتیم از بخاری و مسلم است. پس جاحد آن فاسق است.

فساد دوم آنک—: لازم آید که إعراض کرده باشد از قول پیغامبر، و اقبال نموده بر قول غیر نبی. و هر کس که از قول پیغامبر إعراض کند— رغبه عنه— کافر شود.

فساد سیم—: قول به دلیل را رها کرده باشد، و قول بی دلیل را اختیار کرده، و این مخالف قرآن است، چنانک فرمود: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». و برهان در شرعیات: کتاب و سنت است. پس هر کس که خلاف کند به جحد، کافر شود. و قال الله— تعالی—: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ». یعنی «بشارت ده کسانی را که می شنوند گفتار نیکو و متابعت بهترین آن احسن می کنند». و گفتار احسن عامتر است از آنک با قرآن بود یا حدیث یا شعر. و قال الله— تعالی—: «وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ». یعنی: اگر بدانستی خدای— تعالی— در ایشان خیر، بشنوانیدی به ایشان الحق والحکمة. و شنودن خیر عامتر است از آنک در حالت حرکت باشد یا در حالت سکون.

اگر دلیل گویند بر منع سماع، لِقوله - تعالی - : «وما كَانَ صَلَوتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً». أى: التصفير، وضربُ إحدى الرَّاحَتَيْنِ بِالْأُخْرَى يَخْرُجُ مِنْهُمَا صَوْتُ.

گویم: صفیر و دست برهم زدن از برای آن حرام شد در حوالی کعبه که طواف نماز است، إِلَّا حق - تعالی - سخن را مباح کرده است.

و دیگر آنک - : شاید که چیزی در حالتی حرام باشد و در حالتی دیگر حلال، چنانک نظر بر زن نامحرم کردن حلال باشد در وقت گواه شدن بروی، و حرام باشد در غیر آن حال.

[اگر گویند که] - : دلیل دیگر منع سَمَاعِ آن است که حق - تعالی - فرموده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ»، ولهو الحديث: غنا است.

گوئیم - : ثابت شد به احادیث مشهور که پیغامبر - علیه السلام - غنا و دَفَّ را شنود، پس لهو الحديث غنائی باشد مشتمل بر کذب و فجور. و معلوم است از لهو الحديث که شنودن حقّ حدیث صحیح است، غنا باشد یا غیر آن.

اگر گویند که: سَمَاعِ دَفَّ به غیر جَلَجَلِ رواست، چنانک پیش پیغامبر زدند، پس دَفَّ به جَلَجَلِ روا نبود.

گوئیم - : که چون معلوم است، جواز دَفَّ به غیر جَلَجَلِ، و در جَلَجَلِ هیچ خبر وارد نشده است، نه به حرمت و نه به کراهیت، پس باقی شد بر اباحت.

و اما - نئی - : مباح است، که هیچ خبر در وی وارد نیست

الّا میزمار که در وی خبری وارد است.

و دیگر آنک:— نشاید هیچ کس را که در شرع حرام یا حلال گوید به غیر نصّ از قرآن، یا از حدیث. قال الله— تعالی:— «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ [هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِيَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ]». می گوید: «مگوئید به آنچه وصف می کند زفان شما که این حرام است یا حلال است، من غیر نصّ شارع، که بر خدای دروغ نهاده باشید، و هر کس که بر خدای— تعالی— دروغ بدد، کافر شود».

پس معلوم شد به این بیان که گفتیم که:— سماع مباح است عوام را، و مباحتر است مریدان را، [و] واجب است در حقّ اولیاء الله. زیرا که ایشان خطاب حقّ— تعالی— می شنوند به واسطه موجودات.

و هر حرکتی و سکونی که می رود در سماع، اشارت است به معنی [ای]:

دایره دقّ اشارت است به دایره اکوان، و پوستی که بردقّ مرکب است، اشارت است به وجود مطلق. و ضربی که بردقّ وارد می شود، اشارت است به ورود واردات الهی که از باطن بطون بر وجود مطلق وارد می شود. و جلاجل خمسه اشارت است به مراتب ملکیت و مراتب ولایت و مراتب انسانیت و مراتب روحیت، که به واسطه این مراتب، حیات حقّ— تعالی— و علم وی به کاینات می رسد.

و نفس مغنی اشارت است به حقّ— تعالی— که به واسطه خطاب وی جانهای مشتاقان در حرکت می آید.

و نئی اشارت است به ذات انسانی که حیات حق— تعالی— در باطن نی انسانی نافذ می شود. و آن نه سوراخ او، اشارت است به مراتب قلب، و آن—: صدن و فوآد، و روع، و جنان، و خلد، و مُهجه، و حسّاسه، و شغاف، و ضمیر است.

و حیات الهی در هر یکی از این مراتب به وجهی پیدا می آید:

در صدر به اسلام، چنانک فرمود: «أَقَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ». و در فوآد به رؤیت، چنانک فرمود: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى». و در روع به نفوذ روح، چنانک فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي». و غیرذلک.

اگر صاحب سماع عارف بود— رقص کند. زیرا که رقص انتقال است از مقامی به مقامی، چنانک عارف منتقل می شود از مرتبه ای به مرتبه ای.

و اگر محقق بود— چرخ زند، زیرا که محقق اشیا را دانسته است و بر مرکز وحدت ایستاده و گرد دایره کاینات جَوَلان می کند. و اگر موّحد بود— برجهد. زیرا که حال موّحد آلفی است و برجستن صورت آلف دارد.

و اگر سرّ عقل وی از حجاب بیرون آید— دستار را بردارد. اگر مغنی صاحب حال بود، به وی دهد، و اگر نه، دستار به وی دادن ظلم بود.

و اگر در سرّ وحدت مستغرق گردد و از مراتب وجود مجرّد شود— جامه بیرون کند. اگر قوّال عارف بود به وی دهد، و اگر نبود، ندهد. زیرا که جامه صورت معرفت است، و جاهل مستحقّ صورت معرفت اهل حال نبود.

و اگر بروی حال غیبی منعقد گردد— شخصی دیگر را که مناسب حال وی بود بگیرد و با وی جَوّالان کند تا به نور دل وی آن عقده منحلّ شود.

و اگر در کسی نظر کند و به دیدن او در دل وی انشراح پیدا آید— ناصیه را پیش وی بر زمین نهد، و سر بر زمین نهادن بالای پیشانی، سجود نبود، زیرا که سجود شرعی، پیشانی و کفّین و رُکبتین و أصابع با شست است چنانکه فرمود: «أُمِرْتُ أَنْ أُسْجِدَ عَلَى مَبْعَةِ آرَابٍ». که اگر سر بر زمین نهادن به غیر پیشانی سجود بودی، بایستی که اگر ناصیه به غیر کفّین و رُکبتین بر زمین نهادی، سجود بودی، و این منتفی است به اجماع.

و اگر در حاضران نظر کند و فتحی و کشفی در دل خود بیابد— به دیدن حاضران در میان حلقه سر بر زمین نهد و دایره بگردد.

سماع و صلّات متقابلانند. سماع— ظاهر او جمع است و باطن او تفرقه. روزه زمین سماع است. زیرا که تا از مراتب حجابی صایم نشود، سمع سرّوی مفتوح نگردد. و کلمه شهادت، ارض صلّات است. زیرا که اگر نفی ما سیوی الله نکند، مواصلة میان او و حق ظاهر نگردد. و حجّ به حضرت احدیت بعد از حقایق این چهار رکن پیدا شود. چون حقایق این ارکان پیدا شد، سرّ فتوّت تنزّل کند.

فتوت نهايت طلب است و جامع ده و صفتست و آن: معرفت، و عبادت، و مروّت، و خدمت، و خلوت، و عزلت و مکاشفت، و مشاهدت، و حرمت، و ارادت.

و فتوت را از فتی گرفته اند، و فتی: جوان است، و جوان آن است که: قادر بود بر کامل گردانیدن دیگران. و حقّ — تعالی — از حال فتیان اخبار کرد، چنانک فرمود: «إِذَا أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا». پس آن كهف: اشارت است به غار دل، می باید كه فتی صاحب دل بود. و دل قابل نور الهیت است. و رحمت اینجا اشارت است به: نور معرفت و علم و احدیت. والرشد: اشارت است به فنا در نور الهیت.

و جای دیگر گفت: «قَالَ لِفَتَاهُ إِنَّا غَدَاءٌ نَأْكُلُ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا». فموسى: صورة العقل. و فتياه: النفس المطمئنة. والغداء: هي المعارف الكونية الحاصلة في النفس المطمئنة، وأخذ العقل هذه المعارف من النفس لوضع الأشياء لله تعالى. یعنی: موسی صورت عقل است و عقل علوی است، معارف کل را ادراک کند. و فتای او كه در ظاهر یوشع بن نون بود، صورت نفس مطمئنه است كه معارف عالم ملكوت را به واسطه حواس حاصل کرده است و به موسای عقل می دهد تا عقل را به واسطه معارف عالم صورت قوت نفوذ پیدا می شود در فهم حكم حقّ — تعالی — در اظهار اختلافات صوری و شكلی.

و دیگر گفت: «قَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يُعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ». پس در این

صورت، یوسف: صورت روح قدسی بود، وفتای او عقل. و بضاعت ایشان: معرفت اسماء و صفات و افعال. و اخوت یوسف: صورت مراتب نفس و قلب. و حمل ایشان: قابلیت قبول معانی و اسرار. و وضع آن صاع: اشارت است به لقاء آن معارف در قابلیت نفس و قلب. و رجوع ایشان: اشارت است به رجوع نفس و قلب از مراتب سیفلی به مراتب علوی.

پس معلوم شد که احوال فتی سه قسم است:

یا از حق می طلبد برای خود تا مراتب وجود خود را کامل کند، چنانک از حال ایشان إخبار کرد و گفت: «فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً».

یا از حق می ستاند و به دیگران می دهد بعد از حصول، چنانک فرمود: «آتِنَا غَدَاةَنَا».

یا واسطه است میان حق و خلق، چنانک فرمود: «اجْعَلُوا بَضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ».

و سر فتوت معنی ایست منبسط در مراتب موجودات. زیرا که فتا را در همه احوال تصرف بود.

و مراتب فتوت ده است: فتوت شیطانی در مراتب حجابی، و فتوت انسانی، و فتوت ملکی، [و فتوت نبوی، و فتوت ولایتی، و فتوت روحی]، و فتوت عقلی، و فتوت صفاتی، و فتوت فعلی، و فتوت وجهی از مرتبه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ».

فتوت حجابی — در صورت افعال شیطانی پیدا شود — چنانک راهزنان جوانمرد. و ایشان نهب و قهاب باشند. و ارکان

ایشان چهار است: شجاعت، و مروت، و دادن بسیار، و نهضت.
و فتوت انسانی — در صورت صواب پیدا آید. و ارکان وی
چهار است: عبادت، و معرفت، و محبت، و رحمت.

و فتوت ملکی — در صورت رقت و لطافت پیدا آید. و ارکان
او چهار است: تصرف، و تلطف، و ظهور، و حضور. تصرف در مراتب
عالم ملک، و تلطف در عالم ملکوت، و ظهور در عالم عقل، و حضور
در مراتب روح.

و فتوت نبوی — در صورت اخلاق و اعمال پیدا آید. و ارکان
وی چهار است: حمل اذی، و دفع اذی، و ایجاد راحت، و ازاله
مشقت. حمل اذی از ممر وقت است. و دفع اذی از حکمت است. و
ایجاد راحت از سر وحدت است. و ازاله مشقت از کمال رافت
است.

و فتوت ولایتی — در صورت کشف و اطلاع پیدا آید. و ارکان
وی چهار است: رؤیت حقایق اشیاء، و مشاهدت نقوش ملکوتی، و
ملاحظت تجلیات الهی، و مداومت توجه به قبول انوار ذاتی.

و فتوت روحی — در صورت شوق و وجد پیدا آید. و ارکان
وی چهار است: العلم بالله، و العلم بأمر الله، و العلم بتدبیر الله، و العلم
بمراتب تجلیات الله.

و فتوت عقلی — در صورت بیان و تبیان پیدا آید. و ارکان وی
چهار است: تقریر، و تفسیر، و تنویر، و تصویر. تقریر — بیان علم
است، و تفسیر — بیان کلیات وجود است، و تنویر — بیان مراتب
ظلمت و نور است، و تصویر — بیان مراد حق است از پیدا گردانیدن
موجودات.

و فتوت صفاتی — در صورت شهود پیدا آید. و ارکان وی چهار است: جمال، و جلال، و کمال، و وصال.

و فتوت فعلی — در صورت خدمت پیدا آید. و مراتب وی چهار است: عزت، و حرمت، و کرامت، و ضیافت.

و فتوت وجهی — در صورت نیستی پیدا آید. و ارکان وی چهار است. قبول سراحِدیت، و نفوذ در مراتب و احدیت، و ثبوت در مقام احدیت، جمع و سیر آن در مقام جمع احدیات.

پس معلوم شد که فتوت را ده مرتبه است و چهل رکن. و هر یکی از این ارکان چهل گانه را ده شرط است — پس مجموع شروط ارکان مراتب فتوت چهارصد بود، و هریکی از این شروط را ده مقام است — و مجموع آن چهار هزار بود، و هریکی از این مقام را ده حال است — و مجموع چهل هزار بود، و هریکی از این حال را حضوری هست — و مجموع هشتاد هزار بود، و هر حضوری را شهودی است — و مجموع صد و شصت هزار بود، و هر شهودی را وجودی است — و مجموع آن سیصد و بیست هزار بود، و هر وجودی را بقائی است — و مجموع آن ششصد و چهل هزار بود. و هریکی از این بقا را روحی است از حق — و این مراتب را سیر فی الله خوانند.

پس معلوم شد که رتبت فتوت جامع...^۱ کمالات است. و فتوت را هزار مقام است، و هر مقامی را تحکمی است، و بیان و تقریر آن به تمامت کرده ایم در کتاب «لحظات التجلی»، آنجا طلب

بايد كرد. و الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد و عترته
الطاهرين.

تعلیقات

ص ۱، س ۵-۶ - «الأرواح... اختلف». حدیث نبوی است. رک: بخاری، انبیاء ۲. مسلم، البر ۱۵۹. ابا داود، ادب ۱۶، جهاد ۲۸. مسند احمد بن حنبل، ۲ / ۲۹۰. شرح فارسی شهاب الأخبار، ص ۳۵: «جانها لشکری است از لشکر خدا. هرچه با یکدیگر آشنایی دارد با یکدیگر آرام گیرد، و هرچه با یکدیگر آشنایی ندارد نفور گیرد و قصد یکدیگر کنند».

ص ۱، س ۸ - سعد الملة والدين. چون مصنف از این سعدالدين مشخصات دیگری از قبیل کنیه و شهرت و غیره ذکر می‌کند میان نیاورده است، از این جهت هویت وی به درستی ممکن نگردید.

ص ۱، س ۹ - ارزنجان. شهری است در ارمنستان ترکیه.
ص ۱، س ۹ - سماع: وجد و سرور و پای کوبی و دست افشانی صوفیان منفرداً یا جمعاً با آداب و تشریفات خاص. (معین).

ص ۱، س ۹ - مواجید: حالات و مقاماتی چند هست که به طریق کشف و وجدان بر اولیا و عرفا و سالکان راه ظاهر می‌شود که آنها را مواجید می‌نامند، یعنی به وجدان حاصل شده است. (فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۴۵۵). مواجید

جمع وجد است برخلاف قیاس. (غیاث).

ص ۱، س ۱۴ - فرایض: در اصل به آنچه که در دین واجب شده است می گویند از قبیل نماز و روزه و حج و زکات و غیره، در اینجا مقصود فقط نمازهای پنجگانه است.

ص ۲، س ۴ - «حرکت... نقصان». نگارنده اینجا در سر آن نیست که در باب حرکت به مذاق روز بحث دیالکتیکی کند و یا از جنبه فلسفی آن سخن گوید، اما همین که مصنف، حرکت را اصل جمله کمالات و تغییرات و انتقالات دانسته، و سکون را سبب جمود و نقصان و از قوت به فعل در نیامدن، خود جای تأمل است.

ص ۲، س ۲۰-۲۱ - «بی... یعقل». حدیث نبوی است که تمامش این است: «لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى التَّوَافُلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أُحِبَّتُهُ، كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا وَيَدًا وَمُؤِيدًا. فَبِى يَسْمَعُ وَبِى يَبْصُرُ وَبِى يَبْطِشُ وَبِى يَنْطِقُ». رک: کشف المحجوب، ص ۳۲۶: «همیشه بنده ما به مجاهدت به ما تقرب کند، ما وی را به دوستی خود رسانیم، و هستی وی را اندر وی فانی گردانیم، و نسبت وی از افعال وی بزدانیم، تا به ما شنود، و به ما بیند، و به ما گیرد آنچه گیرد».

ص ۲، س ۲۱ - «اللهم... منک». حدیث نبوی است که تمامش این است: «اللَّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ، وَ بِمَعَايِكَ مِنْ عِقَابِكَ. وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ، لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ». رک: مسلم، صلات ۲۲۲. ابا داود، صلات ۱۴۸. نسائی، قیام اللیل ۵۱. ترمذی، دعوات ۷۵. ابن ماجه، دعا ۳.

الموطأ، مس القرآن ۳۱. مسند احمد بن حنبل، ۹۶/۱.

ص ۳، س ۳ - دَف: چنبری است که پوستی بر آن چسبانند و قوالان آن را با انگشت نوازند. (معین).

ص ۳، س ۳ - غنا: در لغت به معنی آوازخوانی و سرود و نغمه است. از باب فقهی اختلاف است بین علمای جمیع فرق در تعریف و جلیت و حرمت و اباحت آن.

ص ۳، س ۵ - ربیع بنت معوذبن عفراء - وی از انصار و از صحابه والا مقام پیامبر بود که با پیامبر بیعت کرد و همراه او در جنگها شرکت جست و به مداوای مجروحان و رساندن آب و حمل شهدا و خدمت به لشکریان پرداخت و حدود سال ۴۵ هـ در زمان معاویه وفات یافت. رک: طبقات ابن سعد، ج ۸ ص ۳۳۷.

ص ۳، س ۵-۹ - «روی... تقولین». حدیث نبوی است که برخلاف گفته مصنف در صحیح مسلم نیامده است اما در کتب زیر دیده می شود: ترمذی، نکاح ۶. ابن ماجه، نکاح ۲۱. بخاری، نکاح ۴۸. ابا داود، ادب ۵۱.

ص ۳، س ۱۸-۲۲ - «وروی... عید». حدیث نبوی است. رک: بخاری، عیدین ۲۵. مناقب ۱۵. مسلم، عیدین ۱۶، ۱۷. مسند احمد بن حنبل، ج ۶ ص ۳۳، ۸۴.

ص ۳، س ۱۹ - ایام منا: منا موضعی است در مکه که حاجیان در آنجا قربانی کنند، و ایام منا، ایام قربانی است.

ص ۳، س ۲۰ - بعث: محلی است نزدیک مدینه که جنگ اوس و خزرج در جاهلیت در آنجا واقع شد و آن روز جنگ را روز

بعث گویند.

ص ۴، س ۱۲-۱۳ - «انّ... یؤمنون». قرآن، ۶/۲:
«ایشان که کافر شدند یکسان است برایشان، ایشان را بیم نمایی و آگاه کنی یا بیم ننمایی و آگاه نکنی، نخواهند گروید».

ص ۴، س ۱۳ - ابوجهل: نامش عمر بن هشام بن مغیره است و کنیه اش در جاهلیت ابوالحکم بود و مشهور به ابن حنظلیه. نظر به عنادی که با پیامبر اسلام و دین اسلام می ورزید کنیه ابوجهل را به او دادند. در غزوة اُحُد به دست مسلمانان کشته شد.

ص ۴، س ۱۴ - ابی لهب: عمّ پیامبر اسلام و مخالف او که سورة تبت درباره وی نازل شد. وی در سال هشتم هجرت وفات یافت.

ص ۴، س ۱۴ - عتبه: پسر ابی لهب است.
ص ۴، س ۱۴ - شبیه: شبیه بن ربیعۀ بن عبدالشمس از رؤسای قریش در جاهلیت که اسلام را درک کرد اما اسلام نیاورد و کشته شد.

ص ۴، س ۱۴ - عبدالله بن اُبتی بن سلول - از رؤسای منافقین که ظاهراً اسلام آورده بود اما باطناً مخالف اسلام و پیامبر بود. در ذم او آیاتی نازل شده است. و داستان تهمت و افتراء او بر عایشه در کتب تفسیر مفصلاً آمده است. و بعد از نزول آیه براءة، پیامبر عبدالله اُبتی و دیگر منافقین را حد زد.

ص ۴، س ۱۹-۲۲ - «وروی... ضیاء». حدیث در ترمذی، کتاب مناقب ۱۸، در باب مناقب عمر بن خطاب بدون ذکر

دو بیت شعر و به صورت صحیحش که جاریه ای نذر کرده بود که در حضور پیامبر دَف بزند و آواز بخواند، و پیامبر هم گفت اگر نذر کرده ای بزن و الا خیر، چنین آمده: «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حُرَيْثٍ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ قَالَ: سَمِعْتُ بُرَيْدَةَ يَقُولُ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ سُودَاءُ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي كُنْتُ نَذَرْتُ أَنْ رَزَاكَ اللَّهُ صَالِحًا أَنْ أَضْرِبَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالذِّفِّ وَآتَعْتَنِي. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: إِنَّ كُنْتَ نَذَرْتَ فَاضْرِبِي، وَالْأَفْلا. فَجَعَلَتْ تَضْرِبُ. فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلِيُّ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عَثْمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَأَلْقَتِ الذِّفَّ تَحْتَ اسْتِهَاتِمَ فَقَعَدَتْ عَلَيْهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَخَافُ مِنْكَ يَا عُمَرُ. إِنِّي كُنْتُ جَالِسًا وَهِيَ تَضْرِبُ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلِيُّ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عَثْمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ، فَلَمَّا دَخَلْتَ أَنْتَ يَا عُمَرُ أَلْقَتِ الذِّفَّ». لکن در روایت امام محمد غزالی مسأله نذر مطرح نیست بلکه وی می گوید: «چون پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - از سفر باز آمد، زنان بر بامها این بیتها به لحن می گفتند و دَف می زدند: «طلع... داع». رک: احیاء علوم الدین، ج ۲ ص ۲۴۴. ترجمه احیاء علوم الدین، ج ۸ ص ۸۱۰. کیمیای سعادت، ص ۳۷۴. ترجمه بیت اول از حاشیه کیمیای سعادت چنین است: «طلوع کرد ماه شب چهارده بر ما از گردنه وداع (جایی است که در مدینه مسافران مکه را تا آنجا بدرقه می کرده اند) - واجب است شکر بر ما تا آنگاه که

خوانندگان خدا را بخوانند. و ترجمه بیت دوم چنین است: ای فرستاده به سوی ما ببخش به ما— از روشنایی گونه هایت نوری در نوری.

ص ۵، س ۶— انس بن مالک— ابو ثمامه انس بن مالک انصاری از اصحاب و خادم پیامبر که تا زمان رحلت رسول خدمتکار وی بود و به سال ۹۳ هـ ق درگذشت.

ص ۵، س ۶— ۹— «وعن... یوم». مصنف این حدیث را از زبان جبرئیل روایت می کند در صورتی که در کتب حدیث از احادیث پیامبر است. رک: ابن ماجه، زهد ۶. مسلم، زهد ۳۷. الجامع الصغیر، ص ۸۲. و بقیة حکایت یعنی از «ففرح... تریاق»، دیگر در کتب حدیث نیامده است، در حالی که مصنف این فقره را هم جزو حدیث نقل می کند. تمام حدیث و حکایت و شعر دنبالش مطابق با متن، در عوارف المعارف، ص ۲۰۴، و مصباح الهدایه، ص ۲۰۱، آمده است. ملّا علی قاری در اسرار المرفوعه، ص ۲۷۹، و عجلونی در کشف الخفاء، ج ۲ ص ۱۴۱، اقوال علمای حدیث را می آورند که گفته اند این حدیث جعلی است. و دو بیت مذکور، در امالی انصاری، ص ۴۱۱، دیده می شود. و از طرفی استادی که به نیابت از طرف دکتر سید حسین نصر مأمور تحقیق در اشعار عربی شیخ اشراق سهروردی بوده، این دو بیت را اشتباهاً جزو اشعار سهروردی دانسته است. رک: مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره مسلسل ۷۳، سال ۱۳۴۹، شماره ۳ و ۴، ص ۳۴۸، سال هفدهم. و ترجمه این دو بیت از حاشیه

مصباح الهدایه، ص ۲۰۱، چنین است: «مار عشق جگر مرا بگزید و این درد را نه طبیبی است و نه افسونگری. تنها طبیب و افسونگر من همان معشوق است که دلباخته اویم، افسون من و تریاق من هر دو نزد اوست».

ص ۶، س ۷- تن زن. تن زدن: خاموش شدن، سکوت کردن. (معین).

ص ۶، س ۱۲-۱۴- «وروی... صالح». حدیث در مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۵۲، بدون دَف زدن و فقط رقصیدن چنین آمده: «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، ثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ قَالَ: ثَنَا حَمَّادٌ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَتْ الْحَبْشَةُ يَرْفَنُونَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَيَرْقَصُونَ وَيَقُولُونَ: مُحَمَّدٌ عَبْدُ صَالِحٍ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: مَا يَقُولُونَ؟ قَالُوا يَقُولُونَ: مُحَمَّدٌ عَبْدُ صَالِحٍ».

ص ۷، س ۱- متواتر: پیایی آینده. و خبر متواتر خبری است که بسیاری از روایات آن را نقل کرده باشند تا موجب یقین شده باشد. (معین).

ص ۷، س ۴- جاحد: انکار کننده با وجود دانستن. (معین).

ص ۷، س ۶- اباحت: جایز دانستن، مباح کردن. (معین).

ص ۷، س ۱۲- «قل... صادقین». قرآن، ۶۴/۲۷: «گوی بیارید حجت خویش اگر می راست گوئید».

ص ۸، س ۱-۲- «وما ... تصدية». قرآن، ۳۵/۸: «وَنبُودَ نَمَازِ إِيشَانِ نَزْدِيكَ خَانِه مَگَر صَفِيرِ زَدَن و آواز دَسْت بَر آوَرْدَن و دَسْت زَدَن».

ص ۸، س ۱۰- «اگر... که». در متن بوارق الالماع چنین است: واستدلوا بقوله أيضا.

ص ۸، س ۱۱- «ومن ... الحديث». قرآن، ۶/۳۱: «وَأَزَّ مَرْدَمَانِ كَسِّ اسْتِ كِه مِی خَرْد نَابَكَار و بَازِی سَخْن و سَخْن سَسْت تَهی».

ص ۸، س ۱۵- فجور: برانگیخته گردانیدن برگناه،

تبهکاری، فسق، روگردانیدن از حق. (معین).

ص ۸، س ۱۷- جلاجل: زنگوله های خُرد که بر چرم دوزند و در گردن اسب و شتر و گاو اندازند. و در بهار عجم آمده که جلاجل چیزی است قرص شکل (مدور) که از روی سازند و مطربان آن را در دایره های خود تعبیه نمایند و گاه جدا از دایره استعمال سازند و در وسط آن حباب طوری کنند. (لغت نامه). جلاجل: سنج دایره. (معین).

ص ۹، س ۱- مزار: نی که در آن نوازند. در زبان

عربی به هر چیز لوله شکل که در آن بتوان دمید اطلاق می شود چنان که در زبان فارسی نیز چنین چیزی را نای می گوئیم. به همین جهت در موسیقی هر آلت بادی چوبی را به عربی مزار و به فارسی نای خوانده اند. (معین). با این تعریف که در اکثر فرهنگها آمده فرقی بین نی و مزار نیست، در حالی که از نظر مصطفی، نی جایز

است، اما زممار چیز دیگری است و حرام است.

ص ۹، س ۱ - «إلا زممار که دروی خبری وارد است».

مصنّف در کتاب بوارق الإلماع، ص ۱۵۴، خبر وارد در مورد زممار را بدین گونه روایت می کند: «وأما المزمارُ فمَنْهَى عَنْ سَمَاعِهِ لِمَا وَرَدَ فِي الْخَبَرِ أَنَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - سَمِعَ صَوْتَ الْمَزْمَارِ فَسَدَّ أُذُنُهُ».

ص ۹، س ۱۹-۲۰ - «جلجل... روحیت». مصنّف

از پنج مرتبت که مورد نظرش بوده چهار مرتبت آن را ذکر کرده و مرتبت پنجم در نسخه ساقط است. و در کتاب بوارق الإلماع، ص ۱۵۷، مراتب پنجگانه غیر از آنهایی است که در نسخه فارسی آمده و آنها عبارتند از: «والجلجل الخمسة اشارة الى المراتب التبوّية و المراتب الولائيّة و المراتب الرساليّة و المراتب الخلافيّة و للمراتب الاماميّة».

ص ۱۰، س ۵ - صدن سینه. فوآد: دل و ضمیر. روع: دل و

خال دل و ذهن و عقل و روح. جنان: جان، درون چیزی. خلد: دل و قلب، حال، نفس. مهجه: روح و جان. حساسه: مؤثّ حسّاس: قوای حسّاسه. شفاف: پرده دل، غلاف دل، خلل سیاه دل.

ص ۱۰، س ۹ - «أفمن... للإسلام». قرآن، ۲۲/۳۹: «آیا

پس کسی که بازگشاد الله بَروى راودل وی را گردن نهادن را».

ص ۱۰، س ۱۰ - «ما... رأى». قرآن، ۱۱/۵۳: «دروغ ندید

دل آنچه دید».

ص ۱۰، س ۱۱ - «انّ... روعی». حدیث در صحاح سته

نیامده است اما در مآخذ زیر دیده می شود: حلیة الأولیاء، ج ۱۰ ص ۲۷. طبقات الصوفیة سلمی، ص ۸۹. احیاء علوم الدین، ج ۱ ص ۷۸، ۲۷۲ و ج ۲ ص ۵۷ و ج ۳ ص ۲۰۶ و ج ۴ ص ۱۷۷، ۳۵۸، ۳۶۷، ۴۳۰. کیمیای سعادت، ص ۵۴۱. کشف الأسرار، ج ۱ ص ۴۹ و ج ۲ ص ۲۸۳ اخلاق محتشمی، ص ۲۱۳. مجمع البحرین، ج ۱ ذیل نفث. کشف الخفاء، شماره ۷۰۷. کلیله و دمنه، ص ۳۱۰: «به درستی که جبرئیل در دمیّد اندر دل من».

ص ۱۱، ص ۱۱- رکتین: زانو و آرنج. أصابع: انگشتان. ص ۱۱، ص ۱۱- «أمرت... آراب». حدیث نبوی است که با ذیل متفاوت آمده است، از آن جمله در قوت القلوب، ج ۲ ص ۱۹۳، و احیاء علوم الدین، ج ۱ ص ۱۴۰، به صورت: «أمرت أن أسجد على سبعة أعضاء، ولا أكف شِعْراً ولا ثوباً»، و ترجمه این حدیث در تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۵ ص ۴۱۳، چنین آمده: «مرا فرموده اند که بر این هفت اندام سجده کنم و بر موی و بر جامه سجده نکنم». و در کشف الأسرار، ج ۶ ص ۱۰۶، مطابق بامتن. و عجلونی نیز در کشف الخفاء، ج ۱ ص ۱۹۸، به صورت: «أمرت أن أسجد على سبعة أعظم ولا تكف الثياب والشعر»، از ائمه حدیث آورده است.

ص ۲۱، ص ۱۶-۱۵- و اگر در حاضران... بگردد». ابن حجر در لسان المیزان، ج ۱ ص ۲۹۳، به نقل از سماعی، ضمن شرح حال احمد غزالی می آورد که: «در مجلس سماعی وقتی که قوال چیزی گفت در حال غزالی به وجد آمد و به سماع برخاست و سرش را بر زمین نهاد... و تا پاسی از شب رفته همچنین بود».

ص ۱۲، س ۶ — «اذ... رشد». قرآن، ۱۸/۱۰: «آنگه که باز شد آن جوانی چند با آن کهف و گفتند خداوند ما ببخش ما را از نزدیک خویش بخشایشی و بساز کار ما را به راستی و نیکویی و صواب».

ص ۱۲، س ۱۱ — قال... نصب». قرآن، ۱۸/۶۳: «موسی گفت شاگرد خویش را (یوشع) این چاشت ما بیار که از این مقدار افزونی که رفتیم سخت ماندگی دیدیم».

ص ۱۲، س ۱۶ — یوشع بن نون — رک: قاموس کتاب مقدس، ص ۹۷۰: «یوشع بن نون — هادی شهیر و ممتاز عبرانیان و خلیفه موسی و دوست و خادم مخصوص او و سردار سپاه...».

ص ۱۲، س ۲۱ — «قال... يرجعون». قرآن، ۱۲/۶۲: «یوسف گفت غلامان خویش را آن چیز که ایشان آورده اند به بهای گندم آن در میان گندم پنهان کنید تا مگر آن را بشناسند چون با خانه و کسان خود شوند مگر باز آیند».

ص ۱۳، س ۹ — «فقالوا... رحمة». قرآن، ۱۸/۱۰: «و گفتند خداوند ما ببخش ما را از نزدیک خویش بخشایشی».

ص ۱۳، س ۱۲ — «آتنا... غداءنا». قرآن، ۱۸/۶۳: «این چاشت ما بیار».

ص ۱۳، س ۱۳ — «اجعلوا... رحالهم». قرآن، ۱۲/۶۲: «بگذارید مایه تجارتشان را در رحلهاشان».

ص ۱۳، س ۲۰ — «کل... وجهه». قرآن، ۲۸/۸۸: «هر چیز نیست شدنی است مگر او که خدای است با آن وجه باقی».

ص ١٣، س ٢٢— نهّاب و نهّاب: غارتگر نیک بخشنده.
ص ١٤، س ٩— اذی: رنجش، پلیدی، خس و خاشاک
راه.

مآخذ فارسی

- آغاز فرقه حروفیه— تألیف هلموت ریتز، ترجمه حشمت مؤید.
اخلاق محتشمی— تألیف خواجه نصیرالدین طوسی. تصحیح محمد
تقی دانش پڑوه. تهران ۱۳۳۹.
امالی انصاری— طبقات الصوفیه.
بدایع الأحکام فی فقه الاسلام— تألیف سید مهدی بدایع نگار
لاهوری. تهران ۱۳۲۴.
بیست مقاله قزوینی— تألیف محمد قزوینی، ۲ جلد. تهران ۱۳۳۲.
ترجمه احياء علوم الدین— ترجمان مؤید الدین محمد خوارزمی، به
کوشش حسین خدیوچ، ۸ جلد. تهران ۱۳۵۱—۱۳۶۰.
تفسیر ابوالفتح رازی— با مقدمه محمد قزوینی، ۵ جلد. تهران
۱۳۲۳—۱۳۵۴ ق.
ریاض القدس و حدائق الأنس— تألیف صدرالدین واعظ قزوینی، ۲
جلد. تهران ۱۳۲۳.
سلطان طریقت— تألیف نصرالله پورجوادی. تهران ۱۳۵۸.
شرح فارسی شهاب الأخبار— تصحیح محمد تقی دانش پڑوه. تهران
۱۳۴۹.
طبقات الصوفیه— تألیف خواجه عبدالله انصاری. تصحیح عبدالحی
حبیسی. کابل ۱۳۴۱.
غرائب زمین و عجایب آسمان— نگارش و تألیف محمد حسین خان
ذکاءالملک فروغی. ترجمه محمد قزوینی. تهران ۱۳۱۶.
غیاث اللغات— تألیف غیاث الدین رامپوری، ۲ جلد. تهران ۱۳۳۷.

- فرهنگ فارسی — تألیف دکتر محمد معین، ۶ جلد. تهران ۱۳۴۲ — ۱۳۵۲.
- فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی — تألیف سید جعفر سجادی. تهران ۱۳۵۴.
- فهرست کتابهای چاپی فارسی — چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۳ جلد. تهران ۱۳۵۲.
- فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران — تألیف محمد تقی دانش‌پژوه، ۲ جلد. تهران ۱۳۴۸ و ۱۳۵۳.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی — تألیف احمد منزوی، ۶ جلد. تهران ۱۳۴۸ — ۱۳۵۳.
- قاموس کتاب مقدس — ترجمه و تألیف مستر هاگس آمریکائی. بیروت ۱۹۲۸.
- کشف الأسرار وعدة الأبرار — تألیف ابوالفضل میبدی، ۱۰ جلد. تهران ۱۳۳۱ — ۱۳۳۹.
- کشف المحجوب — تألیف هجویری غزنوی. تهران ۱۳۳۶.
- کلیله و دمنه — انشای نصرالله منشی. تصحیح مجتبی مینوی. تهران ۱۳۴۵.
- کیمیای سعادت — تألیف امام محمد غزالی — با مقدمه احمد آرام. تهران ۱۳۳۳.
- لفت‌نامه — تألیف علی اکبر دهخدا، ۲۲۲ جلد. تهران. ۱۳۲۵ — ۱۳۶۰.
- مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران — سال هفدهم ۱۳۴۹.
- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه — تألیف عزالدین محمود کاشانی. تصحیح جلال الدین همائی. تهران ۱۳۲۵.
- نامه‌های قزوینی به تقی زاده — به کوشش ایرج افشار. تهران ۱۳۵۳.

مأخذ عربى

- احياء علوم الدين - تأليف امام محمد غزالى، ٤ جلد، قاهره ١٩٥٨.
- الأسرار المرفوعة فى الأخبار الموضوعة - تأليف ملا على قارى.
بيروت ١٣٩١.
- الأعلام - تأليف خير الدين زركلى، ١٣ جلد. بيروت ١٣٨٩ -
١٣٩٠.
- بوارق الالامع فى الرد على من يحرم السماع بالاجماع - تأليف احمد
بن محمد الطوسى. چاپ جيمزروبسون، ١٩٣٨، ونسخ عكسى.
- التجريد فى كلمة التوحيد - تصنيف احمد غزالى. نسخه خطى
ملكى نكارنده.
- تلييس ابليس - تأليف جمال الدين ابوالفرج ابن الجوزى. قاهره،
١٩٦٠.
- الجامع الصغير فى احاديث البشير و التذير. تأليف جلال الدين
سيوطى. قاهره ١٩٦٧.
- جامع كرامات الأولياء - تأليف يوسف نبهانى. بغداد ١٣٥٠.
- حلية الأولياء و طبقات الأصفياء - تأليف ابونعيم اصفهانى، ١٠
جلد. مصر ١٣٥١ - ١٣٥٧.
- ذم الهوى - تأليف ابوالفرج ابن الجوزى. قاهره ١٩٦٢.
- رسالة فى فضل الفقر و الفقراء - يا - كتاب فى زيق الفقر - تأليف
احمد بن محمد الطوسى. نسخه عكسى.
- سر الأسرار فى كشف الأنوار - يا - سر الأسرار و تشكيل الأنوار -

- تأليف احمد بن محمد الطوسي. نسخة عكسي.
سنن- تأليف ابن ماجة قزويني. تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، ٢
جلد. قاهره ١٣٧٢-١٣٧٣.
- سنن- تأليف ابى داود. تعليق احمد اسعد على، ٢ جلد. قاهره
١٣٧١.
- سنن- تأليف ترمذى. تحقيق احمد محمد شاكر و ابراهيم عطوه
عوض، ٥ جلد. قاهره ١٣٥٦-١٣٩٥.
- شرح نهج البلاغه- تأليف ابن ابى الحديد. تحقيق محمد ابى الفضل
ابراهيم. قاهره ١٣٨٢.
- صحيح بخارى- ٩ جلد. قاهره ١٣١٣-١٣٧٨.
- صحيح مسلم- تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، ٥ جلد. بيروت
١٣٧٤-١٣٧٥.
- طبقات الكبرى- تأليف ابن سعد واقدى، ٩ جلد. بيروت ١٣٨٠-
١٣٨٨.
- طبقات الشافعيه- تأليف عبدالرحيم اسنوى، ٢ جلد. بغداد ١٣٩٠-
١٣٩١.
- طبقات الشافعيه- تأليف تاج الدين سبكي، ٦ جلد. قاهره ١٣٢٤.
- طبقات الصوفيّه- تأليف عبدالرحمن سلمى، تحقيق نورالدين شريه.
قاهره ١٣٨٩.
- قوت القلوب- تأليف مكى حارثى، ٢ جلد. مصر ١٩٦١.
- كشف الخفاء و مزيل الالباس- تأليف اسماعيل بن محمد
عجلونى، ٢ جلد. بيروت ١٣٥١.
- لسان الميزان- تأليف ابن حجر عسقلانى، ٧ جلد، چاپ اول
حيدرآباد دكن ١٣٣١.

لطائف الفكر وجوامع الدرر— تأليف احمد بن محمد الطوسى . نسخة عكسى .

مجالس— تقريرات احمد غزالى . نسخة خطى مورخ ٨٠٧ .
مجمع البحرين و مطلع الثيرين— تأليف شيخ فخرالدين طريحي .
تهران ١٢٦٦ .

مرآة الجنان و عبرة اليقظان— تأليف عبدالله يافعى . حيدرآباد دكن
١٣٣٨ .

مرآة الزمان فى تاريخ الأعيان— تأليف سبط ابن الجوزى . حيدرآباد
١٩٥١ .

مسند— تأليف احمد بن حنبل، ٦ جلد . بيروت ١٣٨٩ .
المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم— تأليف ابوالفرج ابن الجوزى .
حيدرآباد ١٣٥٧ .

منهج الألباب— تأليف احمد بن محمد الطوسى . نسخة عكسى .
الموطأ— تأليف مالك بن أنس . تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف .
قاهره ١٣٨٧ ، و تصحيح محمد فؤاد عبدالباقى ، ٢ جلد . قاهره ١٣٧٠ .
نتائج الخلوة و لوائح الجلوة— تأليف احمد بن محمد الطوسى . نسخة
عكسى .



کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران